

و برادران «رایت» را با اختراع هواپیما و «گراهام بل» را با اختراع تلفن موفق ساخت.

شما وقتی با جامعه آمیختید مثل آنستکه از نیروی جامعه نیز بهره‌ورید ولی هنگامیکه از خلق گریختید، چنانست که از خود نیز بیزار شده‌اید و ضرر این خودکامی عاید خود شما میشود.

خوشبختی حقیقی هنگامی است که انسان مشغول کار است. شما وقتی با تمام قوا و علاقه خود مشغول کار شدید احساس سبکی و سرور میکنید. کار، عامل اصلی و ضروری زندگی با سعادت است. مادرم همیشه بمن میگفت: «جز با کار با چیز دیگری نمیتوان به مقصود رسید. اگر من جز عشق بکار، ارث دیگری از خود برای تو نگذارم، در واقع هدیه‌ای که قیمتی برای آن نمیتوان تصور کرد، برای تو باقی گذاشته‌ام!»

اما کار ما باید مارا بسوی تعالی و ترقی سوق دهد و بهترین طرز کار کردن آنستکه انسان بتواند قوا و حواس خود را در آن متمرکز سازد. تنها با کار کردن است که انسان میتواند برای همیشه سالم و جوان بماند. آنانکه خیال میکنند یا کار کردن پیر میشوند، اشتباه احمقانه‌ای میکنند زیرا بیکاری یا عدم علاقه بکار است که انسانرا پیر میکند. کار امروز، مه‌ایه توفیق فرداست.

دلیر و امیدوار زندگی کنید و لذت سعی و عمل را بچشید تا همیشه با نشاط باشید و از زندگی بهره‌ور شوید.

۱۲ = و از پیشرفت در کار

شاید بارها از خود پرسیده باشید که چرا حقوق فلانکس سال بسال و بلکه زودتر از یکسال بالا رفته در حالیکه حقوق شما چندین سال است اضافه نشده و در صورتیکه دیگران از اضافه حقوق برخوردار شده‌اند، شما از آن بی بهره مانده‌اید؟! ❖

❖ البته توجه دارید که اشاره بکار و حقوق درین بحث مربوط بکار و حقوق در ادارات ملی و دستگاههای غیردولتی است زیرا کار دولتی و حقوق دولتی در کشور ما آنقدر مهتمل است که اصولا اینگونه بحثها در مورد آن کمتر مناسبت پیدا میکند!

در اداره اینکه کار بمعنی حقیقی و واقعی «کار» جریان دارد، کارمندان هنگامی از اضافه حقوق و از بالا رفتن میزان حقوق خود برخوردار میشوند که واقعاً و حقیقتاً سزاوار و درخور ولایت آن باشند و توصیه یا «شانس» در آن کوچکترین تأثیر ندارد و هرچه رقابت در میان شرکتها شدیدتر شود، مدیران آن در مورد کارمندان خود بر طبق این قاعده رفتار میکنند: «یا کار خود را بهتر کن و یا بخدمت خود خاتمه بده». ازینرو روانشناسان و کارشناسان دلسوز و دانشمند برای آنکه شیوه خوب کار کردن و اضافه حقوق بدست آوردن را بکارمندان و مخصوصاً کارمندان ادارات و دستگاههای ملی یاد دهند، این چند دستور و نصیحت مفید را که با حقایق روانشناسی و مردم‌داری و مردم‌شناسی تطبیق میکنند و از روی آزمایشهای سالیان دراز زندگی است، برای کسانی که میخواهند از طریق طبیعی و لیاقت ذاتی در کار خود پیشرفت کنند و از حقوق بیشتری برخوردار شوند، تنظیم کرده‌اند.

پیشرفت نداشتن در کار و زیاد نشدن حقوق يك کارمند بیشتر ناشی از عیوبی است که در خود کارمند وجود دارد و در نتیجه اخلاق و رفتار و طرز فکر و طرز کار خود اوست.

اخلاق و طرز فکر و شیوه کار کردن بقدری در پیشرفت کار کارمند تأثیر دارد که حتی در کارهای فنی که نیازمند مهارت صنعتی است مانند مهندسی، بازهم آنقدر که اخلاق و شیوه کار کردن کارمند مؤثر است، مهارت و تجربه و صنعتگری او مؤثر نیست چنانکه یکمعه زیاد از مهندسی که بی‌الاترین مقامات رسیده و از بهترین و بیشترین حقوق برخوردارند، مهارت فنی ایشان در درجه پنجم عوامل پیشرفت کارشان قرار دارد و چهار درجه دیگر آن مربوط با اخلاق و رفتار و طرز کار و شیوه کارشانست.

يك کارمند ممتاز و برجسته، پنج صفت عالی و مشخص دارد که عبارتست از:

۱- علاقمندی او بکار چنانکه گوئی کار خودش را میخواهد انجام دهد.
 ۲- اعتماد و اطمینان نسبت بخود و اتکاء بنفس بدون غرور و تکبر و یا ادعا و تفاخر.

۳- حاضر جواب بودن و در نظر داشتن جزئیات امور و آماده بودن برای ادای هر گونه توضیح قانع کننده و کافی درباره کاری که با او گذار

شده است.

۴- درست و شمرده و روشن حرف زدن و حضور ذهن برای أداء توضیحات.

۵- دقت در حاضر شدن بکار در سر موعد معین و جداگانه استفاده از وقتی که برای کار کردن او معلوم کرده اند.

قاعده براینست که بکارمند در مقابل ساعات معین کارش حقوق میدهند. ازینرو اگر بنا باشد که کارمند، مقداری از اوقات خود را صرف مکالمات تلفنی خصوصی و نامه نویسیهای شخصی کند، اعتماد و اطمینان صاحب کار از او سلب میشود.

باید در نظر داشت که تنها خوش رفتار بودن باریس کافی نیست بلکه رفتار نیکو و اخلاق پسندیده نسبت بسایرین و سایر مرئوسین نیز از صفاتی است که رؤساء را از کارمند راضی میگرداند.

صاحبان کار میگویند از هر ده نفر کارمند، نه نفر فقط حاضرند کار خود را انجام دهند و از انجام دادن کار اضافی سر باز میزنند و یا آنرا با عدم رضایت و با « قرو لند » انجام میدهند. شما بکوشید آن یک نفر باشید که از میان ده نفر کارمند حاضر است کار اضافی را با طیب خاطر انجام دهد زیرا حاضر بودن شما برای کار کردن، فرصت و مناسبتی ایجاد میکند که شما در موقع خود اراضافه حقوق برخوردار شوید و رؤساء شما با طیب خاطر پایه حقوق شما را بالا برند.

بکوشید از تفصیلات کار رئیس مستقیم خود آگاه شوید تا بتوانید در بعضی کارها با او کمک کنید زیرا شاید رئیس مستقیم شما نیز بنوبه خود بخواهد از حقوق بیشتری برخوردار شود و این مستلزم آن باشد که بتواند بشما اعتماد کند و مقداری از کارهایش را بشما واگذارد تا خود بکارهای اضافی دیگر برسد.

یک دوشیزه ماشین نویس درجه یک در امریکا توانست حقوق خود را بمیزان هفتاد درصد در طی یکسال بالا برد. این دوشیزه ماشین نویس برخلاف سایر همکاران خود هنگام دیگته کردن گزارشی باو، دائم تکرار لغات را خواستار نمیشد و هر لحظه دست از کار نمیکشید تا جمله را دو مرتبه و سه مرتبه برایش بخوانند، زیرا قبلا شبها گزارشهای مؤسسه

را میخواند و از تفصیلات کار آگاه میشد و مخصوصاً لغات فنی و صنعتی مورد استعمال در گزارشهای مؤسسه را بخاطر میگرفت و معانی دقیق و املاء آنها را قبلاً جستجو میکرد و بدین میسپرد و مدتی از همکاری در غیر از مواقع کار خواهش کرده بود که گزارشهای قدیمی مؤسسه را برایش بخواند و او ماشین کند تادستش روان و ذهنش آماده درك فحوای آن گزارشها بشود و در موقع کار بتواند گزارشهای جدید را با سرعت هرچه بیشتر ماشین کند و رئیس خود را از سؤال مکرر و وقفه‌های بی‌درپی دوچار در دسر نسازد و با این تدابیر نیکو توانست از همکاران قدیمی خود پیش بیفتد و از حقوق بیشتری برخوردار گردد .

کارهای خود را خوب تجزیه و تحلیل کنید و زبر و روی آنرا کاملاً بسنجید و انواع آنها را در نظر بگیرید تا بدانید کدام دشوارتر و کدام مستلزم سرعت بیشتری است و خود باید متوجه باشید که کدام قسمت از کار خود را درست نمیدانید تا آنرا بهتر بیاموزید .

پرهیزید از اینکه در نتیجه کم بودن حقوق، شور و نشاط شما نسبت بکار از میان برود و مانند بیشتر کارمندان بگوئید : « ما هم بقدری که بما حقوق میدهند کار میکنیم ! » . صاحب کار فقط هنگامی حاضر است حقوق شما را بالا برد و شما بیشتر پول دهد که ببیند شما هم برای او بیشتر و بالاتر از آنچه ظاهراً تعیین شده است ، کار کرده و کار میکنید .

عجز از اینکه افکار خود را روشن بیان کنید ، مانعی در سر راه پیشرفت شماست . خود را عادت دهید که همواره با رؤساء خویش درست و روشن و بدون لکنت و تردید صحبت کنید تا حرف زدن شما همیشه طبیعی و خوش آیند باشد .

برای آنکه روشن حرف زدن را بیاموزید و برای بیان افکار خود کلمات و الفاظ کافی در ذهن داشته باشید ، در موقع فراغت ، نامه‌های رساو بلیغ و فصیحی در حدود مسائل طبیعی و عادی زندگی بنگارید و کار شما هر چند از امور ادبی و فرهنگی دور و بیگانه باشد ، غالباً مجلات ادبی و رساله‌های فرهنگی را مطالعه کنید . همچنین دقت و تأمل در کیفیت نگارش و شیوه بیان گزارشهایی که از زیر دست شما رد میشود شما را برای بیان افکارتان بطور ساده آماده میسازد .

در تلفن بکوشید شبوا و خوش آیند و روشن و آشکارا صحبت کنید. صدایتان نباید زنده و گوشخراش باشد، نه خیلی بم و نه خیلی زبل و برای آنکه بتوانید کارهای بزرگتر و مسئولیتهای مهمتری عهده دار شوید باید بدانید که دیگران را چگونه بافکار خود قانع سازید بی آنکه آنانرا باین قانع شدن مجبور کرده باشید. همچنین کارهایی را که میل دارید دیگران بکنند طوری بایشان بفهمانید که متوجه نشوند شما بایشان امر کرده اید. بیشتر کارمندانی که عهده دار مشاغل برجسته و مناصب عالی هستند همواره میکوشند برای بهتر کردن کار و افزون منابع مؤسسه، پیشنهادهای مفیدی مطرح سازند. کتابهایی هست که مطالعه آنها افکار تولیدی در سر آدمی بیار می آورد و توجه باحیاجات شدید مردم نیز راه منافع بیشتری را برای مؤسسه و بالنتیجه برای جامعه باز میکند. ازینرو شما نیز همواره درصد باشید و سایللی بیندیشید که کار را با سرعت بیشتر و صرف نیروی کمتر از پیش بردارد.

پیشرفت نکردن در کار، گاهی ناشی از غفل جزئی و بظاهر کم اهمیت و غیر قابل توجه است و در عین حال همانها ممکنست رئیس را ناراحت کند مثلا پوشیدن لباسهایی برنگ زنده یا اصلاح موی سر بطرزى که خیلی توی چشم بزند. ممکنست سبب نفرت شخصی شود که با او کار میکنید و زیر دستش هستید. ازینروست که باید موجه باشید رئیس شما از چه چیزها متنفر است و همچنین خود و عادت خود را طوری جلوه گر سازید که با سلیقه و پسند عمومی تطبیق کند.

رئیسى که دوست دارد با مردم معاشرت کند، اخلاق و مزاج و سلیقه اش با رئیسى که دوستار عزالت و کار کردن در آرامش و کنج خلوت است، البته بسی فرق دارد. همچنین رئیسى که با سعی و جهد خود دستگاہى را بوجود آورده، اخلاقاً با رئیسى که دستگاہى را پارت برده است تفاوت دارد. در هر حال باید با محیط کار و اخلاق صاحب کار در سازش تا کسیکه باین اضافه حقوق بتوسط او پیشنهاد شود بگوید: «این کارمند است که با و احتیاج داریم و اگر نباشد، کار ما لنگ میشود.»

شما در يك میدان مسابقه هستید، دسته ای جنو میافتنند و گروهی عقب میمانند یعنی یکمده از کارمندان از پیشرفت و اضافه حقوق برخوردار میشوند

ویکمده دیگر هم بی نصیب میمانند. شما در کار همکاران خود مطالعه کنید و ببینید آنانکه از اضافه حقوق برخوردار شده‌اند، چه مزایایی دارند و آنانکه بی نصیب مانده‌اند چه عیبی در کارشانست و آنوقت باید عبرت بگیرید و نتیجه را سرمشق خود سازید.

هیچوقت در موقع تقاضای اضافه حقوق، وضع خود را با دیگران نسنجید زیرا در اینصورت بطور غیرمستقیم صاحب کار را ظالم و جانبدار قلمداد کرده‌اید. مطلب خود را روشن و بدون خجالت در میان نهید و یقین بدانید که اگر این نکات و صفات در شما و کار شما وجود داشته باشد، بیشک موفق خواهید شد.

۱۳ = پیدا کردن راههای تازه زندگی

بارها شنیده‌اید که میگویند ضرر هر کار بتجربه اش میارزد یعنی هر کار میارزد باینکه یکبار تجربه بشود و چه بسا که همین يك تجربه ممکنست نه تنها بی ضرر باشد بلکه قیمت بسیاری هم پیدا کند.

«تئودر روزولت» که از رجال نامی آمریکا است میگوید: «خوشبخت کسانی هستند که از جهات مختلف با زندگی روبرو میشوند و بدبخت کسانی که کوره راه باریکی پیش ندارند و آنرا هم قضا و قدر از دست ایشان میگیرد» اگر شما ببینید که کوری بینائی خود را باز یافته است، حقیقتی که در سنن این مرد بزرگ نهفته بیشتر بر شما آشکار میشود: مردی بر اثر ابتلاء بوزم مخ، بانزده سال تمام بدون حس بینائی زندگی کرد و روزی که بسزشگان موفق شدند وزم مخ او را از میان بردارند و او باردیگر چشم بروشنائی دنیا گشود، قیافه اش چقدر گویای سعادت و خوشبختی بود زیرا او میتوانست رنگهای گوناگون عالم مرئی را تماشا کند و با جهات مختلف زندگی روبرو شود و ذهن و فکر خود را از هر چه تازه است بهره‌ور سازد.

ما بیشتر اوقات از زندگی خود ناراضی هستیم و آرزو میکنیم که روزگارمان بهتر ازین باشد که هست و همچون تشنه‌ای برای سعادت و کامیابی «له‌له» مینیم. وضع ما بیشباهت با آن مرد نایبنا نیست و چون تمام کوشش ما از يك راه و برای يك منظور محدود است، جز آنچه خیال کرده‌ایم، چیز دیگری نمیتوانیم.

مانیزمانند آمدن دنا بینا نیازمند يك عمل جراحی هستیم منتها جراحی فکری و روحی برای باز شدن چشم وجدان و دیده بصیرت ، تا بتوانیم پیرامون خود و چه بسا اقصای دور دست را بهتر ببینیم و وجوه مختلف کار و نشاط و فعالیت را که محرکین ما برای زندگی ماست ، زودتر پیدا کنیم .

ما معنی بزرگ بودن و معتبر شدن را آن میدانیم که کمتر کار کنیم و از میزان سعی و تلاش خود بکاهیم و با اصطلاح هرچه مهمتر میشویم زحمتمان کمتر باشد !

کودک از آغاز زندگی نسبت بهر چیز توجه دارد و هرچه بزرگتر میشود و دقت نسبت بیک چیز در او رو بفزونی میگذازد، رفته رفته اهتمام او نسبت باشیائی که مستقیماً در مسیر او نباشد، کم شده دیگر بهمه چیز توجه نمیکند و از همین وقت است که هر روز از یک چیز تازه رو گردان میشود و چون بازیچه های خود را بدین نحو رفته رفته از دست میدهد، دیگر کمتر بچیزی سرگرم میشود و ملول و افسرده، پژمرده و دلمرده بار میآید و چون با همین روحیه پا به مرحله بلوغ نهاد و از آن گذشت، فقدان نیروی کار و نشاط همیشه او را از سعی و عمل گریزان و او را متوجه وسایلی میکند که با آن سرگرم شود و در واقع، مسئولیتهای زندگی را از یاد ببرد .

اینگونه اشخاصند که همیشه شانه از زیر بار مسئولیت رها میکنند و از کار میگریزند و شگفت آنکه بزرگی و برتری را هم در کم کار کردن و کم زحمت کشیدن میدانند . این اشخاص که متأسفانه در هر محیط و در تمام طبقات اجتماع، از وضع و شریف فراوان هستند ، چه آنانکه احتیاج بکار کردن دارند و چه آنانکه مستغنی از مزد کار خود میباشند، بگانه هدفشان يك چیز و آن سرگرمی و گذراندن وقت است . این اشخاص از هر گونه حرکت که نام « کار » بروی آن باشد ، میگریزند و از هر چیز که معنی کار بدهد پرهیز دارند و بدین نحو يك حادثه پلید در ایشان پیدا میشود که سالیان دراز ممکنست از سعی و عمل که مضر تر است، کور و نایبناشان کنند .

امروز هدف زندگی هر کس بدست آوردن پول و جمع مال است و مردم درین خودکامی و حرص پلید، از خنده نشاط و عشق و محبت و انواع مسرتهای فردی و اجتماعی بی بهره اند در صورتیکه پول برای زندگی است

نه زندگی برای پول ولی مردمی دیده میشوند که جان و سلامت و چه بسا که جوهر معنویت و آدمیت را بر سر پول میگذارند: در اطاقهای تیره و تنگ از صبح تا شام مینشینند و حساب دینار دینار پول خود را میکنند؛ نه عشق، نه محبت و نه خیر اجتماعی، هیچ فکر و هیچ اندیشه دیگر غیر از پول ندارند و بدبختانه پول را هم برای پول میخواهند نه برای تهیه موجبات و وسایل آسایش زندگی!

گروهی دیگر مثل ماشینهای کوك کرده، بی هیچ ذوق و نشاط، در نهایت خشکی و انجماد، سر بزیر افکنده عمر را بکار مکرر و پرمالال مستمري که دارند، میگذارند و هرگز گوشه خاطرشان حاضر نیست ازین کدورت دائمی بیرون آید و سر بردارند و افاقهای بدیع زندگی را تماشا کنند و غیر از آن کوره راهی که سالیان درازست در پیش گرفته اند، قدم در راه تازه روشن تر و وسیع تری بگذارند.

بیشتر افراد که بیخ ریش یا ک کار را چسبیده اند، گرفتار يك اجراف فکری هستند و آن اینست که خود را فقط لایق آن يك کار میدانند و دیگر نمیتوانند یا میترسند که بکارهای دیگری نیز دست بزنند و خود این خیالی واهی، همیشه افق زندگی ایشانرا تیره و محدود و دلشانرا نومید و چینشانرا پرچین میکند و چون عمرشان بی تلاش و بی نشاط و بالنتیجه یکسان و یکنواخت میگردد، همیشه ملول و افسرده اند.

وقتی زندگی بر کسی تنگ آمد، برای بدست آوردن راه تازه و نشاط نو، باید هر چیز و هر کار را یکبار هم شده تجربه کرد. باید خود را در آغوش تجربیات تازه انداخت و با سنقبال حوادث رفت. روز را ساده و ساکت گذرانند و در يك گوشه افسادن و سر بهجیب تفکر فرو بردن، کار عاقلانه نیست. بهتر کار که برداختن بآن برای انسان معمول باشد، باید دست زد. باید عادات تازه و مثبت در ما پدید آید تا خود بخود اثر خود بودن را از ما سلب کند و ما را از قعر صندلی راحتی که در آن فرو رفته ایم بلند کند و در پی آزمودن مجهولات تازه بفرستد.

کسانی که حاضر نیستند دست بکاری تازه زنند، معمولاً نداشتن وقت یا سرمایه را بهانه میآورند. این اشخاص، عاجز از فهمیدن این نکته هستند که غالباً آنچه بنظر یک نفر، عادی و ساده است، بنظر دیگری دشوار و فوق العاده

جلوه میکند. اگر شما انواع کار و تلاش هادی دوزاده نفر از دوستان و آشنایان خود را یادداشت کنید متعجب خواهید شد که از چه کارهای روزانه تا کنون سر باز میزده اید!

خانمی باشوهرش مرافعه داشت که چرا او خجالت میکشد ایشانی را که از مغازه خریده است، در خیابان بدست گیرد و بمنزل آورد. «آقا حاضر نبود بقول خود: «در انظار عامه» چیزی زیر بغل یا بدست گیرد. یکروز که مردو برای خرید بیرون رفته بودند، خانم بادش آمد که کوزه لازم دارد و از کوزه فروش کوزه خرید ولی باز سر برداشتن آن میان خانم و آقا دهوا در گرفت. خانم برای آنکه بشوهرش درس خوبی بدهد، کوزه را زیر بغل گرفت و در خیابان براه افتاد. مردم وقتی میدیدند این آقا دست خالی راه میرود و خانم با کوزه، نگاههای سرزنشباری باو میکردند تا سرانجام ناچار شد کوزه را از دست زنش بگیرد و از نگاه سرزنش مردم که خجالتش بیش از حمل کوزه بود، مصون بماند ولی از آنروز شرم اینکار از آنمرد سلب شد و آنچه تا آنروز بنظرش دشوار و بنظر خانم آسان بود، بنظر خودش نیز آسان جلوه کرد.

بیاری از اشخاص خیلی زود از کار خسته و زده میشوند و کار روزانه خود را با کسالت و ملال انجام میدهند. این اشخاص یا کارشان مطابق میلشان نیست و یا آنکه نمیدانند کار خود را اوقات روزانه را چگونه با ذوق و نشاط طی کنند.

بسیاری از مادران از ماندن در خانه و کارهای یکنواخت بچه داری خسته میشوند و البته حق دارند ولی بامختصری تدبیر میتوانند خود را از این خستگی و ملال بیرون آورند. میتوانند خودشان نیز در بازیهای بچه شرکت کنند؛ بدوند، بنهند و حتی چه ضرر دارد که لحظه ای با بچه ها «قایم موشک» یا «گرگم بهوا» بازی کنند!

این خود باعث نشاط روحیه مادران میشود و ضمناً نیز تشویقی است که از بچه گرفته اند زیرا کودکان وقتی با بزرگتر از خود بازی کردند برای خود احساس شخصیتی میکنند و این بهترین تقویت برای روحیه کودک است و ضمناً بزرگترها نیز از خستگی و ملال بیرون می آیند و سبکبال و خندان میشوند.

برای خسته نشدن درخانه کارهای دیگری از قبیل بافندگی، مطالعه کتاب یا مجله، شنیدن يك صفحه موسیقی کافی است و اشخاص میتوانند با پیدا کردن انواع این سرگرمیها نگذارند حوصلهشان زود سر برود.

گروهی دیگر نمیدانند اوقات روزانه را چگونه بسر آورند. با اصولاً بیکارند و نمیدانند چگونه خود را سرگرم کنند و یا آنکه کار دارند و در اوقات کار نیز با کمال بیحوصلگی هر دم ساعت نگاه میکنند تا چه وقت ساعات کارشان پایان رسد و نفس تازه ای بکشند؛ تازه وقتی هم که اوقات کارشان پایان رسید باز نمیدانند ساعات فراغت را چگونه بگذرانند که هم مفید و هم لذتبخش باشد. چه ضرر دارد آقای خانه روزهای جمعه را در منزل، نجاری و باغبانی و حتی دوخت و دوز کند؟ تربیت پیشاهنگی برای تقویت استعداد اشخاص بمنظور همیتگونه کارهای مختلف و متفرق است که در زندگی پیش میآید و باید آنها را دانست. زیرا گذشته از نفعی که بحال ما دارد چون خود یکنوع تنوع است بی تفریح و لذت هم نیست.

شما که بیخ ریش يك کار را چسبیده و از امتحان کارهای دیگر بیم دارید اگر روزی خدای نا کرده آن يك کار را نیز از دست شما بگیرند آنوقت چه خواهید کرد؟ تجربه نشان داده است که اتکاء و اعتماد بیک کار، سرانجام بییکاری و محرومیت از استفاده وقت منتهی شده است. باید جرئت و شهامت داشت و چشم و گوش را باز کرد و آزمودن کارهای تازه و سردر آوردن از امور جدید و بی سابقه را همواره و جبهه همت خود قرار داد.

درین عصر سرعت که ما با کمال عجله زندگی میکنیم کمتر مجال وقت و اندیشه در امور جزئی و حوادث سر راه خود داریم ولی يك آدم زرنگ در همه حال منتظر دو یافتن يك نکته تازه و دیدن يك چیز نو و مترصد استفاده از کوچکترین حادثه و ناچیزترین پیش آمد است و چه بسا که همین انتظار و مترصد بودن، درهای بسیاری از امور و کارهای تازه را بروی انسان باز میکند...

گروهی از اشخاص مثل اینست که نسبت بهر کار، غیر از کار خود در ضمنی و ستیز دارند و بهیچوجه حاضر نیستند از کارهای دیگر نیز سردر آورند. برعکس گروهی دیگر که همیشه ازین شاخ بآن شاخ میپروند و در يك کار بند نمیشوند. بهر حال این هر دو دسته هیچوقت از کارهای بزرگ و مفید نمیتوانند

برخوردار باشند .

در پی کارهای متنوع رفتن مستلزم ترك كردن كار نخستين و غافل ماندن از شغل اساسی نیست بلکه شخص را در همان کار عمده ای که دارد بیناتر میکند . بنا برین آزمون کارهای نو هیچوقت مزاحم کار همیشگی نیست بلکه یکنوع کمک و تقویت همانکار بشمار میرود و اینکه گروهی بیپایان میگویند وقت کارهای دیگر نداریم از تنبلی و بیم از حرکت و فعالیت تازه است زیرا در طی انجام کار همیشگی روزانه چه بسا امور تازه هست که میتوان نسبت بآن توجه داشت و از تجربه و آزمایش آن غافل نماند .

باید با روح بگشاده کار کرد تا همیشه اقیهای تازه در برابر فکر انسان گشوده شود و همانطور که گذشت در مقابل اشخاص لازم است حوصله و شکیبائی در مقابل امور و اشیاء تازه نیز سبب میشود که در انسان علاقه بدقت در هر چیز تقویت یابد و شخص همیشه تشنه دریافتن نکات تازه باشد .

تجربه کردن هر چیز ولو یکبار اگر چند سال دوام کند مقدار زیادی مواد نافع برای معیشت روزانه بدست میدهد و شخص را با افراد بسیاری در تماس میگذارد که آشنائی با ایشان خود از فرصتهای بسیار نیکوی زندگی است و شما با این طرز فکر در زندگی همه جا جایتانست و با همه میتوانید صحبت و آمیزش کنید و هر جا بروید راه در برابر شما باز خواهد بود .

چگونه يك شخص عاقل که میتواند مزایای توسعه حدود زندگی و مضار محدودیت آنرا درك کند حاضر میشود که درصدد تنوع و توسعه حدود زندگی خود بر نیاید ؟ اینرا هم باید دانست که اطلاع یافتن از فوائد آزمایش هر کار معنایش آن نیست که شما حتماً این کار را خواهید کرد زیرا البته تفاوتست میان اندیشه انجام دادن يك کار با پرداختن بآن . چاره هم اینست که کمتر «فکر» کاری را در سر پیورانید و بیشتر در پی «انجام دادن» آن بروید . بیشتر اشخاص ، زیادتر از عمل کردن ، حرف میزنند در صورتیکه اشخاص کاری کمتر حرف میزنند و بیشتر عمل میکنند .

ازین قبیل اشخاص زیاد هستند که آرزوهای بسیار و حتی کوچک دارند

وای يك از هزار آنچه در باره هدف خود میاندیشند در باره وسیله رسیدن به هدف فکر نمیکنند و اصلا طرف آن نمیروند . بقول «خانم روزولت» چه خوبست که هر يك از ما ولو در يك منطقه محدود زندگی، مانند یکنفر جها نگرند باشیم . اما آنچه برای آزمایش و تجربه انتخاب میکنیم باید از روی عقل و حکمت باشد تا بیرویه حرکت نکنیم .

زندگی محدود که هاری از تجربیات تازه باشد بسیار خسته کننده و ملال آور است و اگر همت ما محدود باشد اسراف در تفریح و خوشگذرانی نیز چاره خستگی و ملالت ما را نمیکند . تنها شور و شوق نسبت به تجربیات تازه و عشق بکار است که همواره ما را سرخوش و شادمان نگاه میدارد .

۱۴ = استفاده از رنجها و دشواریها !

تا کنون هر وقت مصیبتی بر من وارد شده و عرصه را برایم تنگ ساخته است ، این جمله را که دهسال پیش یکی از استادان دانشگاه بمن گفته است بخاطر میآورم و یأس و ناامیدی را از خود دور میسازم : «اگر نقد لیموی نرسیده ای بشود ، مانند اغلب مردم گمان مبر که تقدیر سر ناسازگاری با تو دارد و در حالیکه بدیگران میوه شیرین عطا میکند ، بتو میوه ترش میدهد زیرا تو میتوانی از این لیمو شربت شیرین و گوارایی تهیه کنی !»

هر وقت خود را با مصیبت یا امر دشواری روبرو میبینم ، نصیحت آن استاد ارجمند را بخاطر میآورم و از خود میپرسم که چگونه میتوانم از این مصیبت و دشواری رهائی یابم یا استفاده کنم ؟ عبارت دیگر چگونه این لیموی ترش را که تقدیر بمن داده است ، بیک شربت شیرین و گوارا تبدیل سازم ؟

خانمی که «تلماتپسون» نام داشت ، در باره درس عبرتی که از جنگ جهانی اخیر گرفته بود گفت : «هنوز بیش از چند ماهی از زناشویی من و شوهرم نگذشته بود که وزارت جنگ تصمیم گرفت شوهرم را با يك هنگ سرباز بصحراهای مکزیک بفرستد و بالطبع لازم بود که من هم با وی بروم تا کنارش باشم و وسایل راحت او را فراهم کنم . در آنجا بمن بی اندازه سخت میگذشت زیرا هوا خیلی گرم و طاقت فرسا بود و علاوه برین هیچگونه سرگرمی و وسایل راحت وجود نداشت و مردم مکزیک و سرخ پوستانی که در آن دیار

سکونت داشتند، نمیتوانستند انگلیسی صحبت کنند و همواره در غذایی که میخوردیم و هوایی که تنفس میکردیم، ذره‌های گردوغبار و ریک وجود داشت! هر شب بادهای سهمگینی میوزید و صداهای مهیب از گوشه و کنار بگوش میرسید و خواب را از چشم‌ها میر بود و چون تا آن موقع با زندگی سخت و دشوار و ناراحت کننده روبرو نشده بودم، ضعیف و ناتوان گردیده مغلوب غم و اندوه و یأس و ناامیدی شدم و چیزی نگذشت که نامه‌ای برای پدرم نوشتم و در آن متذکر شدم که « من دیگر نمیتوانم درین جهنمی که من و شوهرم در آن زندگی می‌کنیم بمانم. ازینرو شوهرم را ترك گفته بخاك میهن مراجعت خواهم کرد ». پدرم در جواب نامه‌ام پیش از چند سطر ننوشت که تا آخر عمر آنرا فراموش نخواهم کرد. آن چند سطر ازینقرار بود: « دو نفر زندانی از میان میله‌های زندان بفضا نگریستند، یکی از آنها پی‌این که جز گل و کثافت چیز دیگری نبود ولی دیگری با آسمان که ستارگان درخشان در آن خود نمایی میکردند... »

من این چند سطر را خواندم و از ضعف و ناتوانی خویش خجل و شرم‌منده شدم و تصمیم گرفتم با آسمان زیبا و ستارگان درخشان نگاه کنم و هر چه هستم بچیزهای خوب و زیبایش بنگرم. ازینرو بیومیان آنجا اظهار محبت و علاقه نمودم، آنها دوستدار من شدند و هدایای گرانبهائی که حاضر نبودند بجهانگردان بفروشدند تقدیم من کردند.

آنگاه بگیاهان بیابان با نظر کنجکاوی نگریستم و میخواستم زیبائیهائی را که در سادگی آن وجود دارد دریابم. همچنین بقرص خورشید که صبحگاهان سرازخاور بر می‌آورد و شامگاهان در افق باختر از نظر پنهان میشد، نگاه میکردم و از زیبائی طلوع و غروب آن حظ و لذت وافر میبردم و چند جلد کتاب که درباره صحرا و حیوانات و نباتات نوشته شده بود خواستم و بایصبری و اشتیاق تمام مشغول مطالعه آن شدم و پس از مدتی حس کردم که دنیای پیرامونم نه فقط مانند سابق زشت و گرفته نیست بلکه زیبا و خندان و دوست داشتنی است!

بیابانهائی که در آن زندگی میکردم تغیر نکرده بود و همچنین مردم آنسامان نیز تغیر ننموده بودند ولی آنچه تغیر کرده بود خودم بودم زیرا از « میله‌های زندان » بجای آنکه بگل و کثافت نگاه کنم، با آسمان زیبا و

ستارگان درخشان نگاه میکردم و بقدری از آن سرزمین خوشم آمده بود و
بآن انس و الفت گرفته بودم که بر من گران آمد باشوهرم که بجای بهتر و
آبادتری منتقل شده بود بروم. آنجا ماندم و یادداشتهای زندگی خود و شوهرم
را در آن بیابانها برشته تحریر آوردم و بعد آنرا به شکل کتابی چاپ کردم که
رواج بسیار پیدا کرد.»

یک نفر کشاورز هرچه پول اندوخته بود داد و یک مزرعه را ندیده خرید
و چون وارد آن شد دید سرزمینی سنگلاخ است و قابل کشت نیست و حتی برای
خوراک حیوانات نیز علف در آن نیروید و علاوه برین، مارهای زیاد و مختلفی
نیز در آن زندگی میکنند!

شاید بسیاری از اشخاص اگر بجای این مرد کشاورز بودند تسلیم
یأس میشدند و بصدمة روحی مبتلا و ناخوش و بستری میگرددیدند ولی آن
مرد کشاورز مأیوس نشد و شکیبائی خود را از دست نداد و حاضر نگرددید
مغلوب گردد: و تمام نیروی خود را بکار انداخت تا بتواند وسیله و طریقه ای
بیابد تا از مزرعه ای که دار و ندار خود را برای آن از دست داده بود
استفاده کند.

و دیگر افتاد از مارهایی که در آن سرزمین کوهستانی وجود داشت
استفاده کن و عشاء ای برای اینکار کشید و آنرا عملی ساخت و چیزی نگذشت
که آن سرزمین خشک بیک منطقه صنعتی برای استخراج زهرمار مبدل گردید؛
زهرمارها را بازمایشگاه میفرستاد تا از آن تریاق برای اشخاص مارگزیده
بدست آورند. همچنین پوستهای مار را که از آن کیف و کفش برای خانمهای
شیک پوش میسازند بپهای گزاف میفروختند و نیز گوشت مارها را
درجه های میگذاشت و بخارج صادر میکرد. گوشت مار مانند دارو برای
بعضی از امراض مرهم است. سرانجام برای قدردانی از آن مرد کشاورز، شهری
را که بعداً در نزدیکی آن سرزمین ساخته شد، بنام وی خواندند.

شخص افلیجی داستان خود را بدینگونه تعریف کرد: «در سال ۱۹۲۹
که پیش از بیست و چهار سال از عمرم نمیگذشت، با کامیونی بجنگلی رفتم تا
نیرهای چوب بیاورم. در مراجعت، کامیون برگشت و ساق پا و استخوان فقرام
شکست و از آن روز تا کنون جز با استدالی چرخدار راه نرفته ام. نخست نتوانستم
این زندگی را تحمل کنم و بسیار افسرده شدم و بکائنات فحش دادم ولی بیدرنگ

دریافتم که اندوه و خشم جز درد و ناامیدی نتیجه‌ای برایم نخواهد داشت . چیزی نگذشت که ازین حادثه استفاده کردم ، باینمعنی که پیوسته مشغول مطالعه کتاب شدم و در خلال چهارده سال بیش از هزار و چهارصد کتاب خواندم و باقرائمت این کتابها حس کردم افق تازه‌ای در برابر ذهنم گشوده میشود و زندگی‌های شیرینتر و گواراتر می‌گردد . همچنین عادت بشنیدن موسیقی پیدا کردم و از سمفونی‌هایی که قبلا از آن متنفر بودم خوشم آمد و نظریه‌ام درباره زندگی تغییر کرد و بر من ثابت شد اکثر چیزهایی که قبلا برای بدست آوردن آن سعی و کوشش میکردم ، بسیار ناچیز و غیر قابل دلبستگی بوده است . از کثرت مطالعه با امور سیاسی علاقمند شدم و از روی صندلی چرخدار خود برای مردم نطقهای آتشینی کردم و اکنون در یکی از شهرداری‌ها دارای پست مهمی هستم !»

اگر «میلتون» نابینا نبود ، راستی ما را از آنهمه اشعار شیرین و اغز مستفید نمیکرد و اگر «بتهوون» کر نبود ، ما از سمفونی نهم او بهره مند نمیشدیم و اگر « داستایفسکی » و « تولستوی » در زندگی خود تحمل رنج و عذاب و ناکامی نمیکردند نمیتوانستند آنهمه آثار جاویدان برای ما باقی گذارند .

داروین میگوید : «اگر کسالت و ناخوشی در تمام مراحل زندگی قرین من نبود ، نمیتوانستم اینهمه توفیق در آزمایشهای عملی خود بدست آورم ! » . « لینکلن » در خانه حقیری بدینا آمد ولی اگر در يك خانه اشرافی نشو و نما میکرد و لیسانسیه حقوق از دانشگاه «هاروارد» میشد و زندگی زناشومی آرامی بدست میآورد ، نامش در صف اشخاص جاویدان ثبت نمیگردید !

همیشه سعی کنید از « لیموی ترش » شربت شیرین و گوارائی درست کنید و اگر هم موفق نشدید ، یقین بدانید که این آزمایش سبب میشود که شما بجای اینکه بعقب برگردید ، بجلو بروید و افکار شوم و سیاه از سر شما دور شود . همیشه خوشبین و مرد عمل باشید تا گرفتار باس و شکست نشوید .

۱۵ - چه کسانی پیروز میشوند ؟

آیا بنظر شما هر کس توانست صاحب عمارات بزرگ و خانه‌های متعدد

و مستغلات بسیار شود، با آنکه هر کس توانست در بانك اعتبار بزرگی برای خود باز کند و یا آنکس که توانست رئیس اداره‌ای که در آن کار میکند بشود در زندگی شخص موفق‌تری است ؟

اگر توفیق ورستگاری در نظر شما بتحقیق پیوستن این قبیل آرزوهاست، حقیقت اینست که این نوع توفیق ورستگاری توأم باشکست و ناکامی است و با بهیارت دیگر، یکنوع موفقیت است که عوامل شکست و ناکامی در بر دارد زیرا کسیکه صاحب خانه و مستغلات است باز هم دلش میخواهد که خانه‌ها و عماراتش مبدل بکاخهای بزرگ و بناهای چندین طبقه شود و کسیکه در بانك اندوخته دارد دلش میخواهد بر میزان اندوخته‌اش افزوده گردد و همچنین کسیکه رئیس اداره شده است بزودی برق این مقام در نظرش زائل شده علاقه‌مند بقامات بالاتر و بزرگتر میشود .

این قبیل طرز فکر در باره توفیق و کامیابی غالباً ناشی از علاقه بپیش افتادن و تفوق مادی و مادی است . البته میل و رغبت برستگاری و پیروزی یکی از عوامل محرک زندگی انسانست و از عوامل نیکوی زندگی است ولی اگر فقط متوجه بالا رفتن و زیاد شدن و ذخیره کردن باشد، از عوامل زیانبخش و از میان برنده زندگی خواهد شد زیرا درین صورت شخص در حکم کودکی است که برای پیش افتادن از سایر بچه‌ها خوشحال شده و فقط برای آنکه همیشه از آنان جلو باشد و جلو بزند، میدود و میکوشد و این حالت سرانجام مایه رنجوری است .

بسیاری از اشخاص، راحت نمی‌نشینند مگر آنکه در يك سطح بالاتر از حد مداخل و درآمد خود زندگی کنند و اینهم نیست مگر برای آنکه شهوت برتری فروشی و ظاهر سازی و افاده بدیگرانرا در خود فرو نشانند! زنان درین قسمت سختگیرتر از مردان هستند یعنی بیش از مردان در بند آن هستند که بسطح زندگی‌شان تظاهر و تظاهر کنند . چه بسیار زنان که اعصاب شوهران خود را درهم شکستند و در آنها علل و عوارض جسمی و روحی پدید آوردند و یا آنانرا وادار باختلاس و تزویر و دزدی کردند تا بتوانند بامحافل و طبقاتی بالاتر از خود که معاشرشان مستلزم مخارج گزاف و بیش از اندازه مداخل خودشانست، رفت و آمد کنند و با بالاتر از خودشان هم آهنگی و همسری نشان دهند !

بیروزی ورستگاری واقعی پیش از هر چیز يك احساس روحی و آسایش و آرامش وجدانی است. روانشناسان نيك اندیش که صلاح حال افراد جامعه را در نظر دارند رسیدن باین بیروزی ورستگاری واقعی را در نتیجه صفات و مزایای خاصی میدانند که مهمترین آنها ازینقرار است .

۱ - اندازه گیری صحیح : این صفت عبارت از اینستکه انسان استعدادها و ضعفهای خود را درست اندازه گرفته باشد یعنی نه خود را زیاد دارای مواهب سرشار بداند و نه آنکه سراپا عیب و نقص بشمارد . همچنین اموری را که در زندگی پیش میآید، در ترازوهای متعادل بسنجد و برای هر چیز اهمیتی را که در حقیقت داراست قائل باشد . نه چیزی را زیاد بزرگ کند و نه از قدر و اهمیت چیزی بکاهد و بالاخره اینکه شخص باید محسنات و عیوب خود را نه کم کند و نه زیاد ولی درست آنها را بشناسد و بکوشد که نقائص و عیوب خود را رفع کند و بر محسنات خود بیفزاید و همچنین برای محسنات دیگران قدر و اهمیت قائل باشد و نقائص و عیوب اشخاص را بزرگ نکند .

۲ - بهتر انجام دادن کار : معنی بهتر انجام دادن کار این نیست که شخص کار خود را بکندی انجام دهد بلکه باید کار را خوب و درست انجام داد ولی در اندک مدت ممکن ... و برای آنکه انسان کار خودش را درست و بموقع انجام دهد، نباید سطح فکرش این باشد که از دیگران جلو بزند و یادیرتر از دیگران کارش را تمام کند زیرا هر کس تآب و توانی باندازه خود دارد و نمیتواند از حدود آن تجاوز کند و اگر بخواهد ذاتاً میان کار خود و کار دیگران مقایسه بعمل آورد، نتیجه اش اینستکه بطور حتم کار خود را بهتر از کار دیگران خواهد شمرد و همین صفت سبب خودسنائی او میشود یعنی نتیجه مقایسه کردن کار خود با کار دیگران اینستکه اگر از دیگران بهتر باشد و بیشتر کار کرده باشد، غرور میشود و اگر بدتر و کمتر کار کرده باشد نو مید میگردد و این هر دو نتیجه برای کامیابی و ورستگاری انسان مضر است زیرا با نومییدی و همچنین با کبر و غرور نمیتوان کار را درست و صحیح از پیش برد بدلیل اینکه این هر دو صفت از همت انسان میکاهد و میزان کار و نتیجه محصول و مساعی آدمی را پائین میآورد .

۳ - امیدواری همیشگی : شخص موفق ورستگار، شعله امیدواریش

هیچگاه خاموش نمیشود زیرا ریشه آن در سرچشمه سالم و روح آدم و امیدوار او قرار دارد که هرگز دستخوش اضطراب نیگردد و از پیش آمدهای خوب و بد اعتدال خود را از دست نمیدهد.

۴ - خدمت بدیگران : همچنین کسیکه رستگاری و پیروزی واقعی را در زندگی خواهانست باید همیشه آماده خدمتگزاری بدیگران باشد زیرا وضع اجتماعی زندگی بشر اینطور اقتضا میکند که تا افراد نسبت بهمدیگر خدمتگزار نباشند، خوشبختی نه برای فرد میسر خواهد بود و نه برای جامعه . نکته مهم اینستکه کسیکه از خدمت بدیگران دریغ نمیکند ، نباید متوقع باشد که ازوقدردانی کند و ازقدرانی و یا فراموشکاری ایشان نه زیاد خرسند گردد و نه زیاد رنجور !

۵ - ناچیز شمردن شکست : آدم پیروز و رستگار کسی نیست که پیروی ناشی از رقابت و کینه نسبت بتوفیق دیگران او را پیش رانده باشد بلکه کسی برآستی پیروز و رستگار است که شکست و ناکامی را ناچیز شمارد و بداند که وقتی در میدان مبارزه شکست خورد ، چگونه از نو بر خیزد و بار دیگر راه پیروزی را از سر گیرد و طریقی را که برای خود پیش گرفته و بمقصود نرسیده بود از نو باهمت و نشاط تازه تری ادامه دهد ...

چه بسا شکستها و ناکامیها که انسان را دوچار فرسودگی اعصاب و پژمرگی روح میسازد و او را بجهران این فرسودگی و پژمرگی بجانب مخدرات و مکيفات زیان بخش میکشاند و آدم سیه روزی را بر شمار معتادان بدبخت میافزاید !

مرد پنجاه و پنجساله ای را میشناسم که معاون مدیر يك شرکت بزرگ بود و همه آرزویش این بود که روزی بمقام مدیریت آن شرکت برسد ولی اعضاء هیئت مدیره آن شرکت ، شخص دیگری را بمدیریت شرکت خود انتخاب کردند و با آنکه تفاوت حقوق مدیر شرکت و معاون آن زیاد نبود، این عدم توفیق برای آن مرد پنجاه و پنجساله بقدری غیر مترقب و رنج آور و ناراحت کننده بود که بکلی آرامش اعصاب و خونسردی خود را از دست داد و نتوانست در کار خود طاقت بیاورد و بزندگی آرام و عادی گذشته اش ادامه دهد و معتاد بشرب الکلی شد و این اعتیاد هم میانه او را

بازنش بهم زد و سرانجام از هم جدا شدند و بدینگونه زندگی او به هم خورد برای آنکه نتوانست بر خلاف میل و آرزوی خود چیزی ببیند!... در صورتیکه ممکن بود با تحمل وضع و ادامه خدمتگذاری خود بار دیگر در موقع انتخاب مدیر شرکت او را انتخاب کنند چنانکه هیئت مدیره شرکت میخواست برای دفعه دیگر او را باین مقام برساند ولی همین کم ظرفیتی او نشان داد که لایق مقام مدیریت نیست زیرا کسیکه نتوانست شکست را تحمل کند توفیق و کامیابی را هم نتواند تحمل نخواهد شد!

آزمایشهای روانشناسی نشان داده است کسانی که از شکست و ناکامی زیاد رنج میبرند یعنی حساسیتشان در برابر هر گونه عدم توفیق در زندگی شدید است زیادتر و شدیدتر هم مبتلا به بیماریهای روحی و عصبی میشوند.

در آزمایشگاههای بیماریهای روحی امریکا آزمایشهای زیادی برای دریافتن مقدار و میزان نیرویی که از انسان صرف تحمل شکست و ناکامی میشود بعمل آمده است. یکی ازین آزمایشهای ساده بدینصورتی بوده است که اشخاص متعدد در سنین مختلف خواسته اند که مسائل بخصوصی را حل کنند و در هنگامیکه این اشخاص مشغول حل آن مسائل بودند، با دستگاههای مخصوصی ضربان قلب و مقدار عرقی را که آنان ریخته اند سنجیده و اندازه گرفته اند و معلوم شده است که هر چه مسئله سخت تر و شتاب و نوسیدی و اضطراب شخص بیشتر شود، احتمال کامیابی در حل مسئله کمتر خواهد بود و هر چه خون سردی و اعتدال و ظرفیت انسان بیشتر باشد و بهتر بتواند آرامش خود را حفظ کند، احتمال اینکه از عبور حل مشکلات بهتر برآید، بیشتر است.

آخرین سؤال که هر کس باید از خود بکند اینست که: «آیا میخواهم موفق و کامیاب باشم برای آنکه ثروتمندتر و بالاتر و معر... دیگران شوم یا آنکه توفیق و کامیابی را برای خود توفیق و کامیابی دست میدارم و در بند آسایش روح و آرامش و چندان هستم؟». اگر ما رقیق و کامیابی را برای آسایش روح خود بخواهیم نه برای رجحان یافتن بر دیگران، بیشک در زندگی روی سعادت و خوشبختی خواهیم دید.

۱۶ = برای پیروزی در کار

بیشک هر کس کاری دارد که مایل است در آن توفیق حاصل کند ولی متأسفانه بیشتر اشخاص در توفیق در کار را درست نمیدانند و چه بسا که طرز کار آنان طوریست که حتماً شکست و عدم توفیق بیار میآورد . اینک چهار دستور مفید و عملی برای پیروزی در کار :

کار امروز را بفردا فیکندید ! بسیاری از کارمندان و صاحبان کارها عادت دارند کار را در همان لحظه و ساعتی که پیش میآید، انجام ندهند و آنرا برای روز دیگر معلق گذارند . بدینگونه اوراق زیادی روی میز ایشان انباشته میشود و کارهای متر اکم بنظرشان دشوار و خسته کننده جلوه میکند .

مدیر یکی از بنگاههای نشر کتاب بن میگفت یکروز ماشین تحریر کوچکی از اطاق کارش گم شد . هرچه گشتند، پیدا نکردند و دو سال تمام این ماشین تحریر گمشده یا دزدی شده بشمار میرفت تا آنکه یکروز در حالیکه با منشی خود در میان اوراق متر اکم، دنبال کاغذ مخصوص میگشت ناگهان آن ماشین تحریر کوچک را در میان اوراق متر اکم و انباشته دفتر کار خود پیدا کرد !

شک نیست که وقتی صاحب کار، کارها را در موقع خود انجام نداد و میز خود را مملو از نامه‌هایی دید که در باره آن هنوز اقدام نشده و گزارشهایی را هنوز مطالعه نکرده، خود این سبب میشود که شخص درچار نگرانی و ناراحتی گردد و از کار بیزار شود و احساس ناراحتی عصبی کند .

اصولاً وقتی انسان کارها را متر اکم گذاشت، این احساس با و دست میدهد که وقتش برای انجام کارهایش کافی نیست و خود این احساس که انسان ببیند وقت برای انجام کارهایش ندارد، در او فشار خون یا مرض قلب و یا زخم معده پدید میآورد .

دکتر « ویلیام سادلر » یکی از پزشکان روانشناس در آمریکا و صاحب کتاب « شعور باطن و رابطه آن با بیماری روحی » که مطب روحی بزرگی در « شیکاگو » دارد حکایت میکند که روزی مدیر یکی از بنگاههای بزرگ شیکاگو برای معالجه روح و اعصابش نزد او رفته بود و از خستگی و

تعب مینالید و در آن اثناء که مدیر بنگاه، حال خود را برای «سادلر» شرح میداد، زنگ تلفن صدا کرد و مدیر بیمارستانی که «سادلر» دو آن کار میکند، از او تقاضا کرد گزارش موضوع معینی را برای او بفرستد. «سادلر» بیدرنگ آن گزارش را نوشت و به بیمارستان فرستاد و از نو بشنیدن بقیه شرح حال مدیر بنگاه پرداخت. اما ایندفعه نیز بار دیگر تلفن زنگ زد و تقاضای دیگری از «سادلر» شد. دکتر بیدرنگ آن تقاضا را نیز انجام داد و بار دیگر آماده شنیدن شرح حال مدیر بنگاه شد. مدیر بنگاه شمه‌ای دیگر از شرح حال خود را گفته بود که یکی از همکاران «سادلر» وارد شد و از او تقاضا کرد دربارهٔ مرضی که حال خطرناک دارد، با او کمک کند و این یکنوع مشورت نظری بود.

«سادلر» بیدرنگ نظر خود را بطور مشاوره به همکارش اظهارداشت و با طلب معذرت از مریض خود تقاضا کرد که باز ماندهٔ شرح حالش را بگوید. اما مدیر بنگاه از جای خود برخاست و دیگر باقی حالش را نگفت و بجای آن چنین گفت: «موردی برای معذرت خواهی شما نیستم زیرا در همین چند دقیقه‌ای که کنار شما بودم، بعلت بیماری خود پی برده زیرا از شما عملاً آموختم که چگونه هر کار را در همان موقع خود انجام دهم و بگذارم متراکم شود و تراکم آنها اعصابم را آزار برساند. خود این تجربه بهترین نسخه برای شفای اعصاب منست و خیلی متشکرم!»

برنامه داشته باشید: یکی از روانشناسان که در راز دستکاری

بسیاری از ثروتمندان و دانشمندان و نویسندگان معروف مطالعه کرده است میتویسد نخستین عامل پیروزی در کار، تنظیم و ترتیب آن بشکل برنامه و مبادرت با انجام دادن کارها بر طبق قاعدهٔ «الاهم فالاهم» است یعنی اول کار مهمتر و بعد کار مهم و بهمین ترتیب تا نوبت کارهای کوچک برسد. بیشتر کسانی که در کارهای خود توفیق حاصل کرده‌اند، ازین قاعده پیروی نموده‌اند و نقشهٔ تخلف ناپذیری برای زندگی روزانه و کارهای خود داشته‌اند که بهیچ قیمت هیچیک از مواد آنرا در هیچ صورت انجام نشده باقی نمیگذاشته‌اند.

کسانی که در کارهای خود پیروز میشوند، معمولاً صبح زود از خواب برمیخیزند و درین هنگام که ذهن انسان برای انجام کارهای فکری آماده‌گی

بیشتری دارد کارهایی را که میبایست آنروز انجام دهند از نظر میگذرانند و چه بسا که بترتیب اهمیت، آنها را روی کاغذ میآورند و آنگاه با ارادهٔ راسخ در پی انجام آنها میشتابند.

«برناردشاو» نویسندهٔ بداهه گوی ایرلندی از کسانی بود که برای کارهای خود برنامهٔ تغلف ناپذیری داشت و خودش بارها میگفت که اگر برای نویسنده گویی خود برنامه ترتیب نمیداد، بیشک همان کارمند سادهٔ بانک که در آغاز جوانیش بود، باقی میماند!

«برناردشاو» از همان جوانی باخود قرار گذاشت که اگر آسمان هم بزمین آید، هر شب پنج صفحه در ساعات معین چیز بنویسد. «شاو» سه سال تمام این برنامه را هر شب انجام داد.

در آغاز کار، سی دلار بیشتر از انجام این برنامه عایدش نشد ولی بعدها در نتیجهٔ پیروی از همین برنامه بشهرت و ثروتی رسید که همه از آن آگاهیم و خود بزرگترین پیروزی يك نویسنده در کار بشمار میآید.

در اتخاذ تصمیم تردید نکنید : یکی از شاگردان سابق من میگفت هنگامیکه عضو ادارهٔ یکی از شرکتهای فولاد سازی بود میدید که جلسهٔ اداری شرکت بارها و پشت سرهم تشکیل میشود و در طی آن مسائل عدیده مورد بحث قرار میگیرد ولی از آن میان فقط بیکی دو مسئله کاملاً رسیدگی میکنند و دربارهٔ بیشتر از بیکی دو قضیه نمیتوانند تصمیم قاطع بگیرند بطوریکه خود این معوق ماندن قضایا و روشن نشدن تکلیف کارهایی که در جلسات اداری تصمیم قاطع دربارهٔ آنها اتخاذ نمیشد، سبب معطل ماندن کارهای شرکت میگردید.

وی میگفت چون عضو حساسی در آن مجلس اداری شرکت داشت ازین وضع حوصله اش سرآمد و پیشنهاد کرد که در جلسات اداری تا تکلیف هر يك از مسائل مورد بحث بکلی روشن نگردد دست از آن برندارند و جلسه را پایان نرسانند و با آنکه مطالبه و اتخاذ تصمیم نهایی در آن باره را بیکی از کارمندان لایق اداره محول دارند تا در سر موعد معین تکلیف آنرا روشن سازد.

شاگرد قدیمی من میگفت پیروی ازین روش یعنی کوشش در اتخاذ تصمیم قطعی و نهایی در بارهٔ مسائل مسورد بحث، سبب پیشرفت کارهای

شرکت گردید !

کار را تقسیم کنید : بسیاری از کارمندان عالیرتبه و یا مدیران بنگاعها و مسئولین امور، خویشان را برای انجام دادن کارها دوچار خستگی و مبتلای مرض میسازند و بالاخره خود را بدامن مرگ میاندازند زیرا وسواس دارند که همه کارها را خودشان انجام دهند !

البته شك نیست که تقسیم کار و مسئولیت، کار آسانی نیست و واگذار کردن کاری حساس بکسی که کفایت آنرا ندارد دور از حکمت و بصیرت است ولی لایق نبودن اشخاص، دلیل آن نیست که کارها باید در دست یکنفر متمرکز گردد زیرا متمرکز شدن امور در دست یکنفر، هر قدر هم که کفایت و لیاقت داشته باشد، باز یکنوع دیگر برای خود کار و هم برای آن شخص خطر دارد .

اینجا دو مطلب در میانست : یکی اینکه کارها را تقسیم کنیم و خورد خورد انجام دهیم نه آنکه یکدفعه بخواهیم چندین کار را از پیش برداریم . دیگر آنکه اگر کسانی در زیر دست داریم آنرا نیز در انجام عمل خود شریک گردانیم و با بیدار کردن حس مسئولیتشان کم کم حس دقت و دلسوزی در کار را در ایشان پدید آوریم .

اذا کر این نکته غافل نباید بود که عوامل اخلاقی یعنی مدارا و حسن نیت و رفتار پستندیده و جلب اعتماد و دوستی و کمک و معاونت نیز از عوامل پیروزی در کارست و بدترین دشمن توفیق در کار، حرص و طمع، بی اعتنائی بارزش اشخاص و قیمت کار آنها ، خشونت اخلاقی ، بی انضباطی و سهل انگاری است .

۱۷ - روحیه لازم برای کار

آیا از زندگی راضی هستید ؟ عبارت دیگر : آیا در زندگانی خود احساس سعادت میکنید ؟ خوشبختی یا بدبختی ، سعادت یا شقاوت و بالاخره مسرور یا محزون بودن ، دلیل میزان کامیابی یا شکست اشخاص در ترتیب دادن وضع زندگانی است . اگر شما زندگانی خود را درست اداره کنید ، سعادت بالاخره بسوی شما رو میکند ولی اگر در زندگانی خود سردرگم

باشید واضعست که سرانجام، غم‌واندوه بشما روی آور میشود .

ببیزانیکه احساس خوشبختی میکنید میتوان صحت و سلامت روحی و فکری شما را سنجید همچنانکه درجه حرارت بدن مقیاس صحت بدنست. تب دلیل آنستکه بدن بامرضی که میخواهد روی آور شود درجنگ است. غم‌واندوه نیز دلیل آنستکه روح دوچار شکستی شده و یا میخواهد شکستی بخورد . شما در هر حال، چه آنوقت که خدای نا کرده تب‌دارید و چه آنزمان که احساس غم‌واندوه میکنید، هرگز نومید و دل‌سرد نشوید . این هر دو حال دلیل بیکارتن و جان‌شماست و درین بیکار، اگر بیم شکست باشد، البته امید پیروزی هم میتوان داشت .

پزشک حاذق میتواند از روی تب، مرض را کشف و علاج کند و چون بیماری علاج شد، تب نیز زایل میشود . شما نیز وقتی بعلمت واقعی غم و اندوه و عدم رضای خود درزندگانی پی بردید، البته خواهید توانست که این عوارض نامطلوب زندگی روحی و فکری خود را برطرف سازید .

احوال باطن و کیفیت افکار و روحیات خود را بررسی کنید . . . شما درباره زندگی چه فکر میکنید ؟ البته دشوارست پاسخ درستی باین پرسش بدیم ولی مسلم است که بیشتر ما درباره آینده، بیش از وضع حاضر زندگی فکر میکنیم . این فکر اگر از قبیل مآل‌اندیشی و بمنظور آمادگی برای روز مبادا باشد خوبست ولی متأسفانه غالباً ما برای آنکه از وضع حاضر زندگی ناراضی هستیم و میخوایم از آن بگریزیم یا بنده میاندیشیم و در واقع خود را با اندیشه آینده سرگرم میسازیم .

امروز که میبینید همه از زندگی ناراضی هستند و هر کس برای اصلاح اوضاع مانند یک مصلح اجتماع اظهار عقیده میکند، خسرده میگردد و راه نشان میدهد، در واقع عقل باطن اوست که برای اصلاح خودش بسروصدا افتاده و این جد و جبهدها را میکند ! ما میخوایم وضع خود ما اصلاح شود ولی ظاهراً از مشکلات عمومی صحبت میکنیم .

جوانی را میشناسم که درباره امور سرمایه‌داری و توزیع ثروت عقاید و آراء تنبی داشت . اتفاقاً با دختر یکی از سرمایه‌داران ازدواج کرد و در سایه این ازدواج اوضاع مالی او خوب شد . بلافاصله دیدم آن عقاید تند و افراطی که درباره امور سرمایه‌داری و توزیع ثروت داشت از میان رفت و

امروز يك آدم راضی و محافظه کار و بسیار معتدل شده است ؛ ممکنست شما این جوان را متهم بتلون عقیده کنید ولی انصاف بدهید که ازین تناقضها در احوال یکایک ما فراوان است .

تنگ نظری که موجب زیانهای فاحش میشود، دلیل آشنائی ناقصی با زندگیت و ناشی از تعصب و غفلت است .

آیا از نیروی خود کاملاً استفاده میکنید ؟ گاهی احساس میکنید که قوای شما تحلیل رفته و یکتوع خمودی و انجماد فکری بشما دست داده است بطوریکه از عهده هیچ کار بر نمیآید و پاک عاجز شده اید ؟ اگر گاهی چنین احساس بشما دست میدهد هرگز نومید نشوید و هیچگونه ترس و بیم بخود راه ندهید و یقین داشته باشید که عجز و ناتوانی شما طبیعی نبوده و مصنوعی است و علاج آن نیز بدست خودتانست .

برای کارها و استفاده از اوقات خود از روی نقشه و نظم معینی احترام و اهمیت مخصوص قائل باشید . بهیچ قیمت ترتیب کار روزانه را دستخوش هوی و هوسهای عارضی نسازید و بدانید این وقت شماست که شما را بهر چه بخواهید میرساند مشروط باینکه خوب بتوانید از آن استفاده کنید .

غالباً احساس عجز نسبت بکار، ناشی از تخیلات و اوهام مزمنی است که فکر شما را بیهوده مشغول و خسته میکند . سعی کنید افکار و اندیشه های نامرتب و ناباب از سر شما دور شود و جای خود را بتعقل و منطق صحیح بدهد . اوقات خود را تقسیم کنید و البته برای گردش و تفریح نیز سهمی روزانه برای خود قائل باشید و نگذارید هیچ نوع اضطراب یا ترس و یا احساس قصور و گناه بر شما مستولی شود .

وقتی بخود و بزندگی خوشبین بودید اندیشه های بد نیز از سر شما دور خواهد شد . مشکلات را ناچیز بشمارید و خود در پی بخت و اقبال بروید و منتظر نباشید که توفیق از آسمان بشما رو کند . کسیکه از زندگی بترسد مشکلات خود را یا نمیتواند حل کند و یا اگر بکند، بعدی تند و از روی تزلزل است که مشکلات دیگری بیار میآورد .

آیا بمعاشرت و مصاحبت دیگران راغب هستید ؟ آیا مردم را دوست میدارید یا مردم از شما خوششان میآید ؟ آیا از مصاحبت شما خوشوقت

و از آنچه میگوئید و میکنید راضی و مسرورند؟ اگر شما بایشان اعتماد ندارید و یا از مردم بد دیده و سرخورده اید، کسی را جز خود ملامت نکنید، حتماً رفتار و سلوک شما بد بوده است.

بسیاری از حوادث مضحك در معاشرت اشخاص، علتش این بوده که بعضی از افراد خواسته اند نظر توجه یا ترحم دیگرانرا نسبت بخود جلب کنند. ازینرو یا خیلی خودرا گرفته اند و یا عزیز بیجهت شده اند همانطور که بچه وقتی میخواهد نظر بزرگهارا نسبت بخود جلب کند، گریه و زاری سر میدهد و یا حرکات مضحك میکند!

شما هم سعی کنید از سلوک بچهگانه پرهیزید. همه اش بسفکر خود نیاشید و دائم در بند آن نباشید که بدانید فلانی در باره شما چه گفت و چه فکر کرد و یا در نظر فلان و بهمان چطور بودید و چطور نبودید ...

از خودخواهی و خودپسندی و بی اعتنائی با اشخاص پرهیز کنید و گرنه در هر قدم صدها دشمن برای شما پیدا میشود. هر چند یکبار منصفانه و همچون قاضی عادل بطرز رفتار و سلوک خود با اشخاص و حتی بطرز سلوک و رفتار خود در مورد نقشه و هدفی که دارید و باید بآن برسید، فکر و قضاوت کنید و چون با نحرافهای خود پی بردید، براه راست آمده بکوشید دیگر از آن منحرف نشوید.

مطالعه نقشه پیش از شروع کار از لوازم حتمی توفیق است. شما هم بچشم بصیرت در خویشتن بنگرید و ببینید نسبت بخود ایمان دارید یا نه! اگر ایمان ندارید، حس نقص بی جهتی شما را نسبت بخودتان بدین کرده است. بخود تلقین کنید که توانا و لایق و خوب هستید و در عین حال مواظب مزایا و هم بدیهای واقعی خود باشید. از مزایای خود جدا کنر استفاده را بپسندید و بدیهای خود را با تمام قوا بخوبی مبدل کنید.

روانشناسان سه دستور کوچک بماندهند: اول اینکه اوقات خودمانرا بر سر مسائل جزئی تلف نکنیم و همیشه در فکر آن باشیم که عمده ترین و بزرگترین مشکل خودرا حل کنیم. توجه و اهتمام و سواس آمیز بجزئیات مورد ناچیز، دلیل یکنوع اختلال عقلی است. کسیکه اختلال اعصاب دارد ممکنست روز خود را برای مدادی که گم کرده یا عینکی که نمیداند کجا گذاشته است سیاه کند و زمین و زمانرا زیر و روسازد تا هم الساعه بگشوده

خود برسد! و البته بآن عجله که او می‌خواهد، نخواهد رسید و اعصاب خود را در درهم خواهد شکست. بیاد داشته باشید که بیشتر آنچه را که می‌گوئیم مشکلات و گرفتاری، از همین قیل امور جزئی و ناشی از وسواس عقل اعصاب مختل است. باین جزئیات بی‌اعتناء باشید و بامور برجسته و بزرگ خود برسید.

دوم اینکه در کار، خود کشتی نکنید و برای تفریح و تفنن نیز جان ندهید. موقع کار، کار و هنگام تفریح نیز حتماً تفریح کنید.

همیشه مواظب فرصت باشید تا از دستتان بدر نرود. آخرین دستور اینست که حتی از شکست خود نیز استفاده کنید. البته اثر فتح و کامیابی در شخصیت انسان قابل انکار نیست ولی باید دانست که شکست و عدم کامیابی نیز در زندگی هست و اتفاقاً اگر انسان از آنها تجربه بیاموزد و عبرت بگیرد همان اثر توفیق و کامیابی را در تکمیل شخصیت دارد.

عشق و زنا شومی

۱۸ = عشق چیست؟

تا دنیا دنیا است و فرزند آدمی باطیش قلب بسر میرد، حدیث عشق هرگز کهن نمیشود و در عین کهنگی همواره نوست و مانند هر چیز نو که تازه شناخته شده، با اشتباهات و خطاهای بشر توأم است. اما روانشناسان امروز میکوشند بشر را بخصوص از خطاها و اشتباهات مربوط به عشق مصون دارند.

با آنکه عشق را «دین» از قدیم و «علم» در دوران نوین بصورت و اشکال مختلف تعریف و ترسیم کرده است هنوز هم مردم نمیدانند عشق چیست و شاید هم در مظاهر مختلف آن سر درگم شده اند: گروهی عشق را آن میندازند که دختری سرقی را بخاطر سر بازی آمریکائی بکشند داد و هنوز هم هستند کسانی که عشق را عشق لیلی و مجنون و یا بروفق آنچه افلاطون توصیف کرده است میندازند! دسته دیگری از متجددین همینکه بای عشق و حرف عشق بمیان میآید عیناً مانند آنکه از مد روز صحبت میکنند، نام «فروید» را بزبان میآورند و جسته و گریخته و صحیح و غلط، عشق را از پشت عینک «فروید» نشان میدهند:

بیشتر این مظاهر معمولی و یا قدیمی و «کتابی» و افسانه‌ای عشق، چیزی نیست جز جنبه‌های مهبجی که جوانان را یکچند بخود مشغول میدارد و آنانرا سرگرم عوالم تازه و پر کیفیتی میکند که چون بدان آشنا نیستند و از ریشه و علتش خبر ندارند، میندازند عشق است.

عشق نه آن بوسه‌های آتشین سینمایی است و نه این غزل‌های سوزان شبدائی، و نه راز و نیازهایی که از زبان دلدادگان شنیده‌ایم ...

اگر ما بتوانیم عشق را درست معنی کنیم مجبور نیستیم زیاد بخود در دسر بدهیم و ضمناً روابط عاشقانه و زناشویی را نیز از بسیاری اوها و اشتباهات که موجب شکستها و ناکامیها و جدائیها میشود نجات داده ایم.

عشق حقیقی، آن میل و رغبت درونی و عاطفی است که در دو جنس مختلف پدید میآید تا حالات و شرایط و محیط واحدی را بکدام یکدیگر بوجود آورند و در سایه این حالات و شرایط و محیط واحد بتوانند حقیقت خود را بهمدیگر نشان بدهند یعنی زبان یکدیگر را در ترجمه عمیقترین احساسات و ظریفترین و شدیدترین هیجانات که از اعماق روح آندو ناشی میشود درک کنند و باشور و سرور فوق العاده دست بکارهایی زنند که در حالات عادی از مردم معمولی ساخته نیست.

در ازدواجی که بر پایه عشق حقیقی بنا شده است، زن و شوهر در باره شرکت خود بیشتر میاندیشند تا بوجود همدیگر ... زیرا هر یک از آندو بخوبی احساس میکنند که مصالح و منافعی مشترک و متبادل است و ازینرو ببالبختدان حاضر است از خود گذشتهگی و فداکاری کند زیرا میداند که این فداکاری و از خود گذشتهگی جای دوری نمیروود و در مصلحت شریک زندگی خود اوست و در واقع بفتح خودش است.

درین عشق حقیقی، هر یک از دو طرف، احساس اطمینان و رضایتی میکند که ناشی از مساعی مشترک آندو است.

ازدواج مانند رقص دو نفری است و همانگونه که در رقص دو نفری نمیتوان منفرداً پارا تکان داد و تنها در بند خود بود، در ازدواج نیز نمیشود زن یا شوهر، هر یک برای وجود تنها خودش زندگی کند و همانگونه که وجود علاقه و جاذبه میان زن و مردی که باهم قدم بر میدارند سبب میشود که بیشتر باهم، هم آهنگ باشند، وجود عشق نیز در زندگی زناشویی سبب هم آهنگی و سازگاری بیشتریست و هر یک از دو طرف سعادت خود را در سعادت دیگری میدانند. اینست اعجاز عشق و تنها امتیاز آن، که بشر خود پسند و خود خواه را ازین بند خود بینی رها میسازد و او را در بند سعادت و خوشبختی شخص دیگری میاندازد.

انسان هر چه بیشتر بتواند مکنون دل و دراز خاطر و سر ضمیر و خلاصه افکار و اندیشهها و حالات خاص خود را برای دیگری بیان کند، طبعاً میان

این دو نفر در نتیجه تفاهم عمیق، عشق پدید میآید و هر چه تفاهم و تبادل افکار بشکل درك نهایتترین حالات و مرموزترین خصائص، میان يك زن و مرد بیشتر میسر باشد، عشقشان و علاقه و ارتباطشان عمیقتر و شدیدتر میشود. ازینرو شوهر یا زنی که بتواند بدون واهمه و ملاحظه، افکار و اندیشه‌ها و حالات طبیعی خود را با همسر خویش در میان نهد و از سوء تفاهم طرف بیم نداشته باشد و یقین بداند که جنبه‌های مخفی فکر و صفات خود را میتواند به همسرش بفهماند، بیشك در میانشان عشقی بی نظیر و علاقه و ارتباطی معهودنا شدنی و ناگسستنی پدید میآید. ازینروست که عشق را باید تفاهم کامل و عمیقی میان دو روح دانست که منجر بجاذبه و در هم آمیختن میشود.

اما همانگونه که گاهی اشتباهی کاذب بانسان دست میدهد غالباً انواعی از احساسات و عواطف کاذب نیز سبب ازدواجی میان دو نفر میشود که باید آنرا «زناشویی بدفرجام» نامید! متلا جاذبه و رغبت جنسی که تنها مبتنی بر زیبایی صورت و دلکشی اندام است و یا حرکات و سکانات مخصوصی که دیگری را تحت تأثیر قرار میدهد، از جمله احساسات و عواطف کاذبی است که فقط بایکبار رابطه جنسی اشباع میشود و کذب آن آشکار میگردد. از اینروست که بسیاری از جوانان، سرعت دل بهر دختری میبندند و او را بنکاح خود در میآورند ولی هنوز چندی از زفاف نگذشته متوجه میشوند که میل و رغبت ایشان نسبت بآن صنف خوش اندام، يك میل و رغبت آنی و صرفاً جنسی بوده است و در نتیجه این تجربه ملنفت میشوند که باید میان تأثرات و خواهشهای سطحی با تأثرات و عواطف عمیق و راسخ تفاوت گذاشت.

دیگر از عواطف و احساسات کاذبی که بیک شخص نسبت بدیگری دست میدهد، در نظر داشتن يك زندگی خوش و آسوده و مرفه است. ملا دختری در دل خود نسبت به مردی که دارای زندگانی مرتب و پارک و ویلا و انومبیل است احساس علاقه میکند ولی خودش نمیداند که این علاقه در واقع ناشی از حرص شدیدی نسبت بآن نوع زندگی مجلل و «لوکس» است که در خانه پدر از آن محروم بوده است و حالا آن مرد را برای آن میخواهد که این نوع زندگی را برای او فراهم آورد!

ازدواجی که در نتیجه این نوع عاطفه کاذب میان یکدیگر تجمل خواه و يك مرد ثروتمند صورت میگیرد ، در واقع صحنه بازاری است برای معاملات اشیاء لوکس و رد و بدل کردن جواهرات و ییلاق و قشلاق رفتن و تفریح با تجدید سیستم اتومبیل ! و بدیهی است که این نوع ازدواج از هدف اصلی آن که شرکت عقلی و عاطفی دو نفر است فرسنگها دور است .

بیوندی که در نتیجه ضروری بودن برای دیگری میان دو نفر صورت گیرد ، ناشی از عشق نیست بلکه در نتیجه یکنوع اضطراب است که عواطف کاذب بیار میآورد نظیر آنگونه عاطفه و رغبت مردانی که میخواهند نشان جای مادرشانرا بگیرد و یا چون چندی با خواهر خود میزیسته اند زنی میخواهند که مانند خواهرشان کارهای ایشانرا انجام دهد ! بدیهی است که هیچ دختری حاضر نیست جای زن پیری مانند مادر و یا زن بیوه ای مانند خواهر شوهرش باشد !

بسیاری از شوهران غافل گمان میکنند که محبوب زیشان هستند زیرا نشان بابشان احتیاج دارد و ایشان خواهشهای مادی زیشان را بر میآورند و هرچه میند دارند برایش میخرند و عجب آنکه میکوشند ازین راه ضروری بودن خود را برای زیشان با ثبات رسانند تا چون ضروری هستند محبوب هم باشند ! غافل ازینکه این ضروری بودن نباید یکطرفه و معلق بر مسائل مادی باشد .

در هر کارخانه دو کارگر پیدا میشوند که یکی بد دیگری احتیاج دارد و برای یکدیگر ضروری هستند ولی در عین حال ممکنست جای یکی را کارگر ثالثی بگیرد و در معنی هیچ تفاوتی حاصل نشود اما عشق حقیقی با عوض کردن و مبادله رجا نشین شدن جور نیست . عاشق و معشوق احساس میکنند که هر دو برای یکدیگر ضروری هستند زیرا میبینند که تنها با وجود آن دیگری است که از لحاظ فکری و روحی تکمیل میشوند و به تنها از لحاظ مادی و مالی تنظیم خانه و حتی عنایت بنیازمندیهای روزانه شریک و همکار یکدیگرند بلکه مهمتر ازین ، روح و قلب و احساساتشان مکمل و قرین یکدیگر است .

۱۹ - عشق از نگاه نخست!

دکتر «ژان فور کار» مینویسد: هفده ساله بودم که در آغاز يك سال تحصیلی هنگامیکه بمدرسه میرفتم ناگهان بدختر دانش آموزی درس‌رأه خود برخوردیم که اوهم مثل من بدیستان میرفت. این برخورد ناگهانی مانند يك صاعقه آسمانی بود که بر من فرود آمد!

در آن اوان من نیز مانند بسیاری از جوانان خجول بودم و جرئت آن نداشتم که احساس خود و خلاصه عشق و علاقه خود را بآن دختر ابراز کنم در صورتیکه هر روز سررأه خود او را میدیدم و مخصوصاً دررأه درنگ میکردم تا از دیدارش برخورد داشوم!

پس از ماهها برخورد زودگذر و آنی درس‌رأه نازه جرئت کرده بودم که وقتی باو میرسم سری بعلامت سلام نکان دهم و چه درد سر بدهم، سه سال تمام، راه من و آن دختر یکی بود و هر روز همدیگر را در راه مدرسه میدیدیم ولی بجز تکان دادن سر، هیچ غلط دیگری نمیکردم و پس از سه سال، هنوز جرئت نداشتم که دوسه کلمه‌ای با او در میان نهم و لازم هم نبود که حتماً از عشق خود و هیجانهای خود و خیالات شبهای خود برای او داد سخن دهم. همین کلمات روزمره نیز وقتی باو میرسیدم، در دهانم خشک و منجمد میشد و حرفی بیرون نمی‌آمد تا آنکه سرانجام، دوران دیستان با بان رسید و من با آن عشق بدانشگاه قدم نهادم ولی بتدریج پس از آنکه دیگر آن دختر را در سررأه خود ندیدم عشق نیز درگیر و دار تحصیلات دانشگاه از خاطر من محو شد و بعدها در ناخت و تاز زندگی بکلی آن دختر را فراموش کردم و فقط خاطره عشقش را بشکل مضحکی بعنوان تفریح برای دوستان میگفتم و میخندیدیم!

این عشق ناگهانی و بقول معروف: « برق آسا» که از نگاه نخست پدید می‌آید و شکل و حالت بحرانی شدیدی بخود میگیرد در بیشتر جوانان بیست ساله، ویست و چند ساله هویدا میشود و چنانکه « بل بورژ» داستان نویس معروف فرانسوی داستان عشق « آندره مارل» خبرنگار یکی از روزنامه‌های پاریس را شرح میدهد خود بهترین نمونه و شاهد مثال برای این مدعاست!

سر دیر یکی از روزنامه های مشهور پاریس ، « آندره مارل » یکی از خبر نگاران چاپک و خوشرو و خوشزبان خود را مأمور میکند که با یک ستاره زیبای فرانسوی که تازه از سر زمین شرق باز گشته بود، مصاحبه ای بعمل آورد و نظر او را در باره مسافرتش « بر زمین رؤیاهای جو یا شود .

« آندره مارل » در حالیکه در ذهن خود جز انجام وظیفه چیزی نمیپسوراند بمنزل ستاره زیبا و معروف رفت ولی همینکه هنر پیشه قشنگ را در لباس خانه دید، با همان نگاه نخست بقول معروف : بکدل نه صد دل عاشقش شد و وظیفه و مأموریت خود را فراموش کرد و انومبیل گرا به راه که جلوی منزل هنر پیشه در انتظار خود گذاشته بود، از یاد برد و اصلاً روزنامه و سردیر و کار و بار خود را بکلی در طاق نسیان نهاد و عجب آنکه عشق بآن شدت و حدت و بآن تندی و ناگهانی، چنان دوسره پیدا شده بود که خبرنگار جوان و هنر پیشه زیبا بیدرنگ بار سفر بستند و به « فونتبلو » که آن ستاره دلفریب خانه بیلاقی در آنجا داشت گریختند و ششماه تمام دور از چشم رقیب ، از باده عشق یکدیگر مست و سیراب شدند و جهان و جهانیان را فراموش کردند ! خبرنگار جوان حتی يك کلمه هم بعنوان معذرت یا کسب اجازه، نه برای رئیسش نوشت و نه بدوستانش اطلاع داد و این نخستین عشق آن خبرنگار جوان بود که با يك نگاه آغاز شد و بلافاصله ششماه تمام لذت و تمنع بینظیری را بدنبال خود آورد ولی البته پس از ششماه ، این تب تند فرو نشست و کم کم بکلی از یاد رفت و فقط بشکل رپورتاژی از يك عشق ناگهانی در مطبوعات فرانسه منعکس گردید !

یکی از حوادث شنیدنی راجع بمشق ناشی از نگاه نخست داستانی است حقیقی و واقعی که « اردبادن باول » نخستین مبتکر پیش آهنگی در سراسر جهان در باره خود و زندگیش نقل کرده است .

این مرد میگوید در ایامی که میکوشید هر کس را از طرز راه رفتن تشخیص دهد که چگونه آدمی است، روزی در یکی از خیابانهای لندن دختری را از پشت دید که با قدمی بلند، خرامان راه میرود و از نوع حرکتش پیدا است که بسیار باهوش و در عین حال مابل بماجر اچوئی و کنجکاوی و دقت در اشیاء و اشخاص است .

«بادن پاول» احساس کرد که ازین دختر خوشش آمده است و کوشید که ازو جلو بیفتد تا صورتش را نیز ببیند ولی دختر در میان جمعیت از نظر وی ناپدید شد و آنروز «بادن پاول» نتوانست صورت او را تشخیص دهد. دو سال پس ازین حادثه یکروز که «بادن پاول» با کشتی به مسافرت میرفت، ناگهان در عرشه کشتی چشمش بیک دختر افتاد که عیناً مانند همان دختر که آنروز در یکی از خیابانهای لندن دیده بود راه میرفت.

«بادن پاول» پیش رفت و باو سلام گفت و پس از تعارفات معمولی معلوم شد که این همان دختر است؛ دختری که آنروز در میان جمعیت از نظرش ناپدید گردید و دست تقدیر او را بار دیگر بر عرشه کشتی در کنار «بادن پاول» نهاد؛

«بادن پاول» چنان عاشق این دختر شده بود که با او ازدواج کرد و زندگی زناشویی آندو تا آخر عمر، قرین خوشبختی و سعادت شد. ممکنست مرد، عاشق دختر یازنی شود که در کودکی نظیر او را دوست میداشته است یعنی در زمانی که حساسیت قلب و روح بی اندازه شدید است نقش رخسار دختری در لوح ضمیر پسر حک میشود و بعدها همین کودک که بسن بلوغ میرسد نظیر همان نقش رخسار دیرینه را در زندگی میبیند و عاشقش میشود.

در میان دوستان من جوان خوش چهره ای بود که عاشق زنی شبه چینیان شد و سرانجام با او ازدواج کرد. بعدها کشف کردیم که در کودکی این جوان بعیت پدرش که مأمور کشور چین شده بود، با آن سرزمین میروید و یک زن جوان چینی پرستار او بوده است و کودک باین پرستار بیشتر از مادر خود انس و علاقه پیدا میکند و این انس و علاقه در صفحه ضمیرش حک میشود تا جائیکه در مرحله مردی نیز بدنبال زنی میروید عیناً نظیر همان زن چینی که در کودکی پرستارش بوده است.

بقول «آندره موروآ» عشق مرد دامنه عشق او به مادرش است. از اینرو مادران باید در ابراز محبت نسبت بیسر خود خیلی احتیاط کنند و او را زیاد بخود نچسبانند زیرا ضمیر کودک بی اندازه حساس است و زود هر نقشی در آن جایگزین میشود و بعدها سردر میآورد و دوه ممکنست باعث آزار شخص شود.

مردی در صحنه‌های عشق، احساس عجز میکرد و نمیتوانست خود را حاضر کند که نسبت به معشوق نزدیک شود... بعدها معلوم شد که مادرش او را زیاد دوست میداشته و وی نیز نسبت به مادرش احترام و محبت داشته است. اثر این احترام و محبت زیاد، تا صحنه‌های عشق کشیده شده و يك نهييب باطني و اثری از ضمير، نبيگذاشته است که آن مرد باسانی و باجسارت و جربزه غریزی، معشوق یا زن خود را بی‌شرم و حیا تصرف کند.

مقصود اینست که چون ضمير کودک حساس است، خاطراتی در آن نهش مینندد و بعدها که ناگهان احساس عشق شدیدی نسبت به دختر یا زنی میکند ممکنست عواقبی از آثار نقشهای دیرینه ضمير او در آن ظاهر گردد و مغل آن باشد.

معمولا مردان بیشتر و زودتر از زنان، به عشق از نخستین نگاه مبتلا میشوند زیرا مرد در عشق خود غریزینر و صوری‌تر از زن است. اما زن بنام و مقام و شخصیت و سوابق و شهرت مرد پای بند میشود و زیاد شیفته ظاهر یا سروصورت او نميگردد و بهمین سبب عشق از نخستین نگاه کمتر بسراغ او مآید و بفرض که چنین باشد درین میدان از مرد کم حرارت تر است و به مطالبه و بیگدار بآب نمیزند.

«نایلتون» معتقد بود که عشق ناشی از نخستین نگاه، بیرونی‌بروگی است که هیجانی شدید و عجیب بدید میآورد بطوریکه شخص عاشق، جهان را در يك کفه‌ترازو و معشوق را در کفه دیگر میگذارد. صدسال پس ازین سخن دیدیم که ادوارد هشتم پادشاه امراوری بررگی که میگفتند آفتاب در آن غروب میکند، بخاطر عشق زنی بیوه، جهانرا در يك کفه و معشوق را در کفه دیگر بهاد و او را ترجیح داد!

۶ = زن دیگر...!

روانشناسان و آزمون‌گان زندگی زناشویی معتقدند آن زن دلفریب که شوهری را از دست زنش میرباید هرگز «سبب» شکست و نامساعد بودن زندگی زناشویی نیست زیرا چنین زنی زنی محال است بتواند در يك زندگی

خوب و آرام زناشویی و در يك محیط مستحکم ازدواج قدم بگذارد و اگر چنین حادثه رخ دهد بسیار استثنائی و کاملاً نادر است .

زنی که مردی را از زنش روگردان میسازد کسی است که يك شوهر ، آنچه را در جوار زن خود نمیابد و در خانه خود از آن محروم است در نزد آن زن و در وجود او و کنار او پیدا میکند . عبارت دیگر ، زنی که میتواند دل مردی را با وجود زن داشتن بسوی خود بکشاند زنی است که با نمرود نشان میدهد که از هر گونه لذت و نعمت روحی و جسمی که در کنار زنش محروم بوده است در کنار وی برخوردار میتواند شد .

بهترین موقع برای آنکه يك زن شوهر دار ، راه رسوخ زن دیگر را در محیط زناشویی خود سد کند ، هنگامی است که این «شیطان» در مرحله خیال شوهر قرار گرفته و برای شوهرش تصویری بیش نیست ولی اگر بگذارد که این خیال ، صورت حقیقت بخود گیرد دیگر مبارزه با اودشوار میشود .

بهترین میدان برای شکست دادن «زن دیگر» عبارت از خانه خوب و آرام و آسوده زناشویی و کانون آسایش و سعادت ازدواج است .

روانشناسان باین نتیجه رسیده اند که نقاط ضعف و منافذ و راههای رسوخ «زن دیگر» در زندگی زناشویی ، عبارت از جنبه های جسمی و روحی و عقلی و اجتماعی و اقتصادی است و هر گاه يك زن شوهر دار برای صیانت و حفاظت هر يك از این پنج قسمت بکوشد و از لحاظ این پنج عامل و از حیث این پنج جنبه مختلف به چشم شوهرش همواره برانده و شایسته جلوه کند مهال است که شوهرش تفکر «زن دیگر» افند :

جنبه جسمی : مقصود از جنبه جسمی بوجه زن به حفظ ظاهر و آرایش سر و وضع و پیرایش منظر خویش است . زن باید همواره در مقابل دیدگان شوهرش آراسته و پیراسته جلوه کند . موی سر ، لباس خانه ، کفش و جوراب خانه اش مرتب و منظم و تمیز و زیبا باشد . البته کمتر شوهریست که انتظار داشته باشد زنش ملکه جمال باشد ولی بیشتر شوهران دوست دارند زنش همیشه تمیز و مرتب باشد .

هیچ زنی نمیتواند و حق ندارد بهیچ بهانه تمیز و مرتب نباشد . تمیزی و مرتب بودن مستلزم هیچ عامل خارجی دیگر جز تربیت و سلبقه خود زن

نیست . هر زن وقتی بخواند، در هر گونه شرایط و مقتضیات زندگی میتواند
اولاً تمیز و ثانیاً مرتب باشد .

شوهر دوست دارد تمیزی و مرتب بودن، صفت زنش باشد زیرا خود
تمیزی و مرتب بودن یکنوع زیبایی و محبوبیت بانسان میبخشد که اگر در
زیباترین اشخاص هم وجود نداشته باشد زیباییشان از چشم میافتد . پس
زنانی که زیبا نیستند با تمیزی و ترتیب میتوانند محبوب و پرازنده جلوه
کنند و راهش نیز توجه بزیبنت و لباس است بطوریکه نه فقط خود را در
خارج از خانه بلکه در داخل خانه نیز آراسته و تمیز نگاهدارند و
آراستگی و تمیزی را از خود گذرانده همه جا و در همه چیز خانه سرایت و
ادامه دهند .

نکته بسیار مهم دیگر اینستکه هر گاه زنی در وجود خود احساس
سردی و برودت جنسی کرد بیدرنك باید پزشك متخصص رجوع کند و یا
لااقل کتابهای مربوط بامور جنسی را که آموزنده و مفید باشد
بخواند زیرا بی اعتنائی باین جنبه جسمی یکی از آن خطاهای جبران
ناپذیر است که سبب میشود شوهر، نزد زن دیگر در پی تمتع جنسی برود .

جنبه روحی : از لحاظ جنبه روحی و احساس و عاطفه ، روانشناسان
معتقدند برای آنکه زندگی زناشویی را بر پایه محکم استوار سازیم لازم
است که اصولاً زندگی در نظر زن و شوهر دارای معنی عمیق و با روحی
باشد و در عین حال، زن و شوهر در قضاوت خود را راجع بزنگی، بحقیقت و
واقمیت امور بیشتر نظر داشته باشند و همواره در عالم تخیلات و احلام و
آرزوهایی که هرگز جاه عمل نمیوشد سیر نکنند .

زن یا شوهر وقتی در حق شريك زندگیش مرتکب خطائی شد، دلیل
یست که اصولاً ازدواج آندو غلط بوده است بلکه باید بآن زناشویی ادامه
داد و در عین حال در صدد چاره کار و رفع اشتباه برآمد . همینکه زن یا
شوهر خطائی کرد و یا کدورتی جزئی میانشان پیدا شد ، نباید از هم جدا
شوند . این بدترین سلوک زناشویی است . زمانه خود بهترین درس و ا بزن
و شوهر میدهد . باید بنیان ازدواج را برور زمان هرچه بیشتر استوار
ساخت .

یکی از روانشناسان میگوید : « بسیاری از زنان و شوهران با

چشمی بازدواج مینگردند که يك قرار صادره از دادگاه نگاه میکنند ؛ در صورتیکه ازدواج در واقع عبارت از اختلاط و امتزاج شخصیت زن و شوهر در همدیگر است .»

یکی دیگر از عوامل سستی جنبهٔ روحی ازدواج ازوقتی پیدا میشود که زن فرزند میآورد و تمام توجه خود را باو معطوف مبدارد و درین هنگام است که قیافهٔ « زن دیگر » در پیرامون کانون زناشویی نمودار میشود . چاره اینستکه زن وقتی مادر شد احساسات خود را میان بچه‌ها و شوهرش تقسیم کند و بشوهر بفهماند که تنها شريك مادی و روحی او در زندگی است .

جنبهٔ عقلی : روانشناسان میگویند شوهر پس ازینکه مرحلهٔ کوناھی از زناشویی را طی کرد دیگر زشیرا اگر دائم بخواهد از خانه فرزند و خرج و برج سخن گوید دوست نخواهد داشت بلکه داش دربی زنی میرود که بتواند در مسائل عمومی و لذتبخش فکری صحبت کند و البته نخست از زن خود چنین انتظار دارد .

شك نیست که هر مرد دارای افکار و مشکلاتی است خارج از حدود خانه و زناشویی که میل دارد در پیرامون آن با زن خود صحبت کند و زن باید اول شوهر را درین باره سرشویی آورد و ثانیاً بهترین مشاوره‌مفکر برای او باشد .

خطر دیگر هنگامی است که مرد اسین عقل پاممگندارد و برای آنکه بحدود بلقین کند هنوز جوان و مورد نظر دوشیزگانست بعید نیست که در میان دختران « عشق آزمائی » کند ؛ برای رفع این خطر سلاح زن همان سلاح فکر و عقل رساست زیرا زن با روشنی افکار و تعقلات مناسب خود میتواند شوهرش را از طریق فکر و عمل درین سنین شیفتهٔ خود سازد و باو ثابت کند که دوشیزگان و دختران خردسال آن فکر و عقل جالب و جاذب را ندارند تا انسان بتواند دمی چند در کنارشان بنشیند و از مصاحبت ایشان لذت برد و این لذت را شوهر فقط در کنار زن عاقل و فکور و نکته‌سنج و باذوق خور میتواند بدست آورد .

جنبهٔ اجتماعی : این قسمت را اردو جهت میتوان سنجید ؛ یکی اینستکه بعضی از زنان امروز سعی دارند دائم باشوهر خود دم‌از مساوات زنند

و خود را از لحاظ حقوق اجتماعی با او برابر بدانند . البته این را نمیتوان انکار کرد ولی طرز گوشزد و یاد آوری و تذکار و تکرار آن ممکنست شوهر را باطناً از زنی که با او لاف برابری میزند برنجاند .

دیگر آنکه شوهری ممکنست زن خود را مادام که در خانه است پسندد ولی همینکه با او بمجالس و محافل عمومی قدم گذاشت نپسندد و سلوکش را دلپذیر نشمارد . چاره این دو خطر که باز هم سیمای خطرناک « زن دیگر » را بخاطر شوهر میآورد اینستکه زن در مورد خطر اول ابدأ با شوهرش مهاجم نکند و دم از تساوی حقوق نزند و خود را دائم ازین حیث طلبکار و یا مظلوم نشمارد و نگوید که حقوق من با مال شده است . در مورد خطر دوم نیز چاره خیلی آسانست : زن زرنگ و فهمیده درین مورد نگاه میکند ببیند شوهرش در مجالس و محافل، سراغ کدام نوع از زنان مجلس آرا و اجتماعی و معاشرتی را میگیرد ، آنوقت باید بکوشد که خود را دارای آن خصائل اجتماعی سازد نادر جامعه و اجتماع نیز چشم شوهر خود بر ازنده جلوه کند .

جنبه اقتصادی : زن باید آنقدر سمور داشته باشد که بهاد با شوهرش در چه موافقی از خرج و برج خانه و زندگی دم نزند . وقتی مرد از خارج میآید و خسته است نباید با او ازین مقوله صحبت کرد . دیگر آنکه زن باید خاطر شوهر را از بابت مخارج آسوده سازد و پولی را که از او میگیرد ، درست خرج کند تا کم نیآورد و از شوهر هر دم مطالبه پول نکند .

دیگر آنکه بمضی از شوهران از زنی که استقلال اقتصادی نداشته باشد خوششان نیآید و دوست دارند که زن را از هر حیث در کنف حمایت خود بدانند . ازین جهت بزنانی که خود عایدی دارند نصیحت میشود که خود را هیچگاه بنیاز از شوهر حلوه ندهند زیرا هر روز مرد انگیزش بر میخورد !

۱۲ - چرا شوهر زنش خیانت میکند ؟

نوحه شدید شوهر نسبت بزنی دیگر یکی از مشکلات روحی و اخلاقی

زناشویی است که روانشناسان همیشه درصدد پیدا کردن راه علاج آن بوده‌اند و کمتر زنی است که ازین حیث خیالش آسوده باشد.

یکی از انجمنهای علمی امریکا آماری از خیانت‌های شوهران نسبت بزنان خود تهیه کرد که انواع این خیانتها در آن ملحوظ بود و ضمناً کوشیده بودند در تهیه این آمار، شوهرانی را در نظر بگیرند که از طبقات مختلف و دارای سنین مختلف هستند.

این آمار نشان میداد که تقریباً نصف شوهران بزنان خود خیانت میکنند و گروهی مرتب این کار را انجام میدهند و گروهی دیگر گاهگاه بدنیال آن میروند. اما نصف دیگر شوهران اگر امانت زناشویی را رعایت میکنند از روی ناچاری است زیرا حقیقت اینست که از ارتباط جنسی بازنانی غیر از زنان خود بهشان نمیآید ولی یا از ترس افتضاح و یا از پیش نیامدن فرصت است که بزنان خود خیانت نمیکنند!

تاك نیست که خیانت در ازدواج عامل عمده واژگون شدن اساس زناشویی است. شوهری که بزنش خیانت میکند علل خیانت کردنش هر چه باشد پس از ارتکاب، عمل مسئولیت و عاقبت و خیم کار خود را احساس میکند و بود در صد، بشیمانی او حتی است. همچنین زن هر قدر ساده و یا نسبت بشوهرش اعتماد کور کورانه داشته باشد سرانجام بلغزش او پی خواهد برد و زن فطرتاً نمیتواند اینگونه مسائل را فراموش کند و با درمورد آن چشم پوشی و گذشت داشته باشد.

حال ببینیم که چه میشود شوهری نسبت برن خود خیانت میکند. علل خیانت شوهران بنا باختلاف موقع و مکان و شرائط زندگیشان فرق میکند ولی از آماری که انجمنهای علمی و روانشناسی درین باره تهیه کرده اند میتوان پنج علت اساسی برای خیانت شوهران نسبت بزنان دریافت:

۱ - عدم رشد روحی و فقدان احساس مهر و محبتی که زن و شوهر نسبت بهم داشته باشند و عدم قدرت درینکه تشنگی عاطفی خود را توسط ابراز مهر و محبت نسبت بهم فرو نشانند.

۲ - جهل و نادانی زن و شوهر در مسائل مربوط بروابط جنسی که منجر عدم هم آهنگی و عدم رضایت آنان نسبت بهم میشود.

۳ - درخوف و هراس بودن دائمی از بیچاره شدن و وضع حمل.

۴ - نرسیدن زن بشوهرش پس از آنکه بچه دار شد .

۵ - احساس شوهر باینکه « ازدواج » آزادی ایام تجرد را ازو گرفته است .

علت نخستین، مهمترین و بزرگترین عامل واژگون شدن اساس زناشویی است زیرا شوهری که هنوز احساساتش پخته نشده است نمیتواند ارزش زندگی زناشویی پی برد و احساسات زنا درك کند و خود را آماده هم آهنگی با او سازد . ازبیروست که نمیتواند اصولاً پیوند زناشویی را تقدیس کند .

مشاهده شده است که شکست وعدم توفیق بسیاری از زنان وشوهران جوان در زناشویی ناشی از خیالات شیرین و ذریبا و دور و درازی بوده است که برای ازدواج درسر میپرورانیده اند و مخصوصاً بسیاری ازدختران چنین میندازند که صحنه زناشویشان مانند بسیاری از صحنه های عشقی تآتر وسینما خواهد بود وزن وشوهر باید دائم ازدست یکدیگر جام لذت وسعادت نوتی کنند ؛ ولی این زنان وشوهران خیالپرور بزودی با شتاب خود پی خواهند برد و با حقیقت تلخ مواجه خواهند شد وهمین سر خوردن از زناشویی سبب میشود که در جاهای دیگر ونزد اشخاص دیگر در صدد جستجوی آن لذت خیالی برآیند و از اینجا است که خطر آغاز میشود .

اما از آنجا که مردان در جستجوی « بهشت گمشده » خود آزاد تر هستند خیانت در ازدواج بیشتر از جانب شوهران سر میزند و چاره اینست که جوانان قبل از ازدواج، عالم زناشویی را زیاد با خیال خود نپرورند و توسط مشاوره با مردان مجرب و آزموده و مطالعه مقالات و کتابهای روانشناسی و جنسی بحقیقت واقع زناشویی پی برند تا در سر خوردن با حقایق متأثر نشوند و تفاوت شیرینی خیال و تلخی حقیقت نومیدستان نکنند و بدانند که یسکی از شرایط اولیه ازدواج، بردباری و تطبیق دادن خصائص خود ناخصائص همسر زندگی است .

روانشناسان میگویند برای آنکه زندگی زن و شوهر بخوبی بگذرد و بروفق میل و رضای آنان باشد، هر يك باید بکوشد که نسبت بدیگری مانند آن ننگرد که يك شیی متعلق بخود و در تصرف خود نگاه میکند و بخصوص باید این را در نظر داشته باشد که همسر زندگی خود را آنقدر از آن خود

نپندارد که باو حق تمایل بهیچ چیز و هیچکس دیگر ندهد بلکه بسمکس، همواره این نکته را بخاطر بسپارد که همسرش بشر است و بشر در معرض وسوسه قرار میگیرد .

پس باید نسبت باو همواره مهر و محبت کند و مراقب حالش باشد و تمایلات او را بر آورد تا او یقین کند که در هیچ جا و نزد هیچکس دیگر آنقدر عزیز و محترم و مفتنم نیست و روی این اساس ، هر زن و شوهر باید بکوشد محیط زناشویی را از عواملی که کندورت میآورد پاک و تصفیه سازد .

بسیاری از شوهران که عواطفشان پخته شده و رشد روحی ندارند بکمترین نامالیمی نسبت بزین خود آشفته میشوند و یا آنکه از لیج آنها در لحظات خشم و کین نسبت بابیشان خیانت روا میدارند و پس از آن حتماً پشیمان میشوند .

بعضی از شوهران هستند که از زن خود توقع دارند چنانچه مادرشان بشود . ازینرو برای هر کار مانند کودکان نابالغ با او مشورت میکنند و منتظرند که وقتی خشمناک بودند زنشان خشمشانرا فرو نشاند و هنگامیکه در خود احساس تنبلی و مستی میکنند زنشان آنانرا بدنبال کار بفرستد . البته زن بدش سیآید که اینطور بر شوهر مسلط باشد ولی پس از چندی حس میکند که شوهر ندارد بلکه بچه ای دارد که باید او را بروخشت کرد ، آنوقت طبعاً چنین شوهری نمیتواند حس ایمان و احترام زینرا نسبت بخود برانگیزد و چه بسا در پی زنی می رود که نسبت باو احترام و ایمان داشته باشد . درصورتیکه تقصیر از اول متوجه خود او بوده است .

همچنین زناییکه مانند بره ای مطیع در اختیار شوهرشان باشند شوهر را از خود خسته میکنند و او را بدنبال زنی میفرستند که از خود شخصیت و اراده داشته باشد .

مرد باید همواره بردبار و متکی بنفس باشد و اگر در آغاز زناشویی از زن خود بیمیلی و سردی دید بومید نگردد و گمان نکند که از تمتع جنسی بی بهره است و باید آنرا در آغوش زنان دیگر جستجو کرد زیرا چه بسا که سردی و بیمیلی زن از خجالت خود او و شوهرش ناشی میشود . شوهر باید بتدریج حجاب حیارا بیس زنش بدرد و باالطف و مغالزه و معاشقه او را

برسر میل آورد و از وحشت او در مورد روابط جنسی بگامه و بتدریج او را درین مورد هوشیار سازد و یک هم آهنگی جنسی میان خود او پدید آورد تا بتساوی از یکدیگر متمتع شوند و مخصوصاً نظام و بر نامه خاصی را پس از گذشتن یکسال از زناشویی درین مورد فراموش نکنند تا همیشه نسبت بیکدیگر شائق باشند. زن باید کاری کند که هر بار برای شوهرش تازگی داشته باشد تا شوهر برای تازگی دنبال زن دیگر نرود.

۲۲ = اگر شوهر خیانت کرد ...

«دو گلاس پنتلیف» که مخبر یکی از مراجع درمان دردهای زناشویی «لوس آنجلس» است و ازینرو در قضایای مربوط باختلاف زناشویی تجربیات گرانبهدارد معتقد است که اگر زن و شوهر باصراحت تمام مشکل خود را در میان نهند و با حسن نیت بخواهند آنرا از همان اول حل کنند بنیان زناشوییها کمتر واژگون میشود. اینک یکی از تجربیات او درین باره:

صدای زن در گوشی تلفن چنان تند و وحشتزده بود که نزدیک بود پرده گوشم را برد. او میگفت:

- همین حالا از «بار» بیرون آمدند و من تعقیبشان کردم تا اینکه وارد یک مهمانخانه شدم. زود خودتان را برسانید تا اگر بیان آن دورا سر بزنگاه بگیریم ...

- بسیار خوب، آرام باشید تا من برسم.

توسط تلفن او را بکافه ای که نزدیک آن مهمانخانه بود راهنمایی کردم زیرا تجربه داشتم که تمام زنانیکه زاغ سیاه شوهرشانرا چوب میزنند، همیتطور مشوش و ناراحتند و این خانم قبلاً بمن گفته بود که شوهرش باو وفادار نیست و ازینرو تصمیم داشته است که میچ او را هنگام خیانت بگیرد و رسوایش سازد. . . . اتفاقاً آنروز این فرصت را برای گرفتن انتقام بدست آورده بود.

وقتی در کافه بآن زن رسیدم، اتومبیل شوهرش را که رو بروی در هتل گذاشته شده بود بمن نشان داد. ما بحکم قبلی پلیس که درینگونه

موارد بدست مخبرین مخصوص خیانت‌های زناشویی می‌دهند و ما نسیم سر زده بر آنها وارد شویم و البته شوهر خانم را بایک زن دیگر، در حالتی دیدیم که محتاج شرح و تفصیل نیست!

در آن موقع بخانم نگرستم تا تأثیر آن منظره را در روحیه او تماشا کنم ولی چقدر تعجب کردم وقتی دیدم او هرگز بشوهرش نگاه نمی‌کند بلکه دو چشم دیگر نیز قرض کرده سراپای زنی را که کنار شوهرش در بستر دراز کشیده بود «ورنداز» میکند و پس از آنکه خوب حس کنجکاوی زنانه اش را آن تماشا و دقت ارضاء کرد، پشت بآن صحنه نمود و دست مرا گرفت و از اطلاق خارج شد و در حالیکه حرص می‌خورد و بغض گلویش را گرفته بود پشت سر هم میگفت: «دیگر نمیخواهم رنگش را هم ببینم! دیگر يك لحظه هم ناو زندگی نمیکنم!»

اما گریه بغض آلود و خشمناک و تأثر آمیز خانم معنای دیگری داشت که از من پوشیده نماند:

او را بیک کافه آرام بردم. رفته رفته دست از گریه برداشت و خطاهای شوهرش را از آغاز زنده گیشان بیکایک بر سر مرد تا آنکه «ماه غسل» بیادش آمد و آنوقت بار دیگر نتوانست خودداری کند و از نو بگریه افشاد و گفت: «نمیخواهم از او جدا شوم. او را دوست دارم. شاید اشتباهات من او را باین کارها کشانیده باشد. دلم میخواست بدانم آیا آن زن را از ته دل دوست میدارد یا نه و اصلاً برای چه چیزش با او علاقه مند شده است؟!»

اینست روحیه زناییکه پرونده مشکلات زناشویی زنان دهر ما را پر کرده است. انسان در مقابل این تناقض عجیب نخست حیرت میکند زیرا چگونه ممکنست زنی پس از آنکه شوهرش را نسبت بخود خائن دید باز هم میل کند که نزد او باز گردد! همین زن چهار ماه تمام از رفتار خشک و زننده شوهرش دل خونی داشت و سراپا حرص و کینه نسبت باو بود؛ آنوقت پس از دیدن صحنه خیانت او باز میل میکرد که نزدش باز گردد!

میتوان گفت که بیشتر زنان اینطورند و رازش اینست که خاطر زن پس از کشف خیانت شوهرشان آرام میگردد و دیگر از آن تردید و دو دلی و وسوسه و اضطراب بیرون میآیند و لحظه یقین فرا میرسد و از حیرت خلاص میشوند و به مرحله ای میرسند که میتوانند تصمیم قطعی بگیرند: یا از

شوهرشان جدا شوند و یا آنکه از سر تقصیرش در گذرند و جفای او را نادیده انگارند؛

اینطور بنظر میرسد که یقین داشتن زن در مورد خیانت شوهر اثرش خفیف تر از رنج و مشقت شك و تردید و حیرت از کار شوهر است و یاد دست کم این تجربه ایست که من در خلال سالیان دراز مغربی دو مراجع حل مشکلات زناشویی بدست آورده ام.

غرابت وضع شوهر، کمتر از وضع زن نیست. اگر فکر کنید که شوهر پس از فاش شدن خیانتش حاضر نمیشود بدست و پای زنش بیفتد و ازو عذر بخواهد، اشتباه کرده اید زیرا شوهر بی درنگ در طلب بخشایش برمیآید زیرا ضمیرش سرعت بیدار میشود و چه بسا که وجدان او قبل از افتضاح امر بخود آمده است؛

بیشتر حوادث خیانت شوهران نسبت بزنان ناشی از میل شدید مرد بفرار از محیط نامساعد خانه و عدم هم آهنگی با زنست و ناشی از دوری و پرهیز از مناقشه و گفتگو با زن و برای نجات از شکایات و ناله ها و گله ها و نق - زدنهای اوست؛

تمایلات جنسی غالباً کمتر نقش عمده درین باره بازی میکند. چه بسیار شوهران که صریحاً بمن میگفتند هر گونه رابطه جنسی با زنان دیگر عاطفه آنانرا نسبت بزین خودشان بیشتر کرده است ولی مرد همینکه درین راه افتاد بدشواری میتواند بدون رسوائی از آن رهایی یابد و آنوقت است که یا پای طلاق پیش میآید و یا پای صلح و استغفار و طلب بخشایش و بدست و پای زن افتادن؛ ازینرو درینگونه مواقع، کار من همیشه رو براه ساختن زن و شوهر بوده است.

یکی از اشتباهات عمومی زنان و شوهران، خطا در تمهید مقدمه برای روابط جنسی در عالم زناشویی و عجز از تنظیم آنست. این مسئله غالباً قبل از زناشویی دور از ذهن دختر است. چه بسیار دختران که شوهر کردند و درین باره هیچ نمیدانستند و حق هم داشتند ولی شوهرشان هم آنقدر دانا و وارد باین مسائل نبوده است که بتواند ذهن زنش را آماده کند بطوریکه احتیاجات جنسی و طبیعی زناشویی با آمال و احلام او در باره ازدواج، تناقض تلخ و یأس آوری پیدا نکند.

باینده میان خواب و خیالهای دختران که همیشه از احتیاجات بدنی دور میشود باغریزه طبیعی که در جهان زناشویی باید اشباع و ارضاء شود، توافق و تناسب داد. در غیر این صورت نتیجه این میشود که دختر پس از شوهر کردن احساساتش چریحه دار میگردد و بعدها زن و شوهر نمیتوانند روابط جنسی خود را بنحو دلخواه تنظیم کنند.

جوانی میگفت زنش یک هفته است بخانه پدرش رفته و حاضر نیست پیش او باشد. آدرس خانه پدر او را گرفتم و ازدور مواظب زنش شدم. دیدم با دوستانش غالباً بگردش و تفریح میرود ولی با وجود این، همواره غصه دار است. هر طور بود، خودم را باو معرفی کردم و کوشیدم که علت دوری او را از شوهرش درک کنم. اول خودداری میکرد ولی وقتی بوظیفه اجتماعی و روانشناسی من پی برد، بی اختیار گریه اش گرفت و شروع بشکایاتی کرد که ناشی از حرمان جنسی او بود و این نکته را نمیتوانست بشوهرش بفهماند ولی من آنرا بشوهرش گوشزد کردم و امروز این زن و شوهر در بهایت سعادت زندگی میکنند.

بنا برین زن باید ناراحتیهای خود را آشکارا بشوهرش بگوید تا کمکم یکدیگر بتوانند از وجود همدیگر متمتع شوند و هیچ نکته ناگفته میانشان باقی نماند زیرا زن و شوهر از هر کس بهم نزدیکترند و باید همیشه حسن تفاهم در میانشان برقرار باشد.

۲۳. انواع خیانت در ازدواج

شبی که «دیوین» زنت «چین» را مهم کرد که باو ایمان ندارد، آعاد راه بوینی در کار مطالبات من راجع بزناشویی بود «چین» مانگرایی و هیجان مخصوصی پیش من آمده شکایت میکرد که شوهرش تا زگی عادت پیدا کرده است دیر بخانه آندومدنی بعد از ساعتی که اداره اش تعطیل میشود، بخانه میآید. این زن پیش خود یقین کرده بود که اگر برای کشف قضیه اداره شوهرش تلفن کند، جوابی از او نخواهد شنید و هر گاه اداره اش برود اطاقش را تاریک خواهد دید. ازینرو «چین» بمن کرده بود که شوهرش با زن دیگری رابطه پیدا کرده است و بالاخره در حالیکه ما من دوین باز صحبت

می‌کرد فریاد کشید: « من از آن زنانی نیستم که ساکت بنشینم، من امشب باید کار خودم را با او یکسره کنم! »

آن شب، زن و شوهر در دفتر کار من حضور یافتند. خانم رنگ پریده، عصبانی و پر هیجان بود. آقا، مات و مبهوت، رنجور و متألّم می‌بود و در حالیکه بمن نگاه می‌کرد گفت: « شما از رسم بیشتر بمن ایمان دارید. بعقیده شما برای مردی که یقین دارد زنش باو بی‌ایمان است، چه باقی میماند؟ »

زنش در حالیکه منکر حرفهای او بود، باو مینگریست. « دیوید » بعرفش ادامه داد: « شبها اضافه کار میکنم که بیشتر عایدی داشته باشیم و ولی برای آنکه بکار رسم، سیم تلفن را قطع میکنم و در اطاق دیگری بنشینم که ساکت تر است. خانم تلفن کرد و جواب نشنید و با داره آمد و اطاقم را تاریک دید، تازه می‌رسد که « پس نتیجه اضافه کارت کو؟ حتماً با دن دیگری خرج میکنی! » در صورتیکه اینها، اشی از بی‌ایمانی رسم نسبت بمن است ..

« چین » در حالیکه می‌گریست گفت: « من از کجا میتواسم بفهمم که تو سیم تلفن را قطع کرده و اطاقت را تغییر داده‌ای و حقوق اضافه کارت را رای شب تولد من جمع میکنی؟ »

شوهرش گفت: « اگر بمن ایمان داشتی، سوء ظن پیدا نمیکردی. وقتی فکر انسان بجای نمی‌رسد، ایمان بدادش میرسد. من گمان نمی‌کردم آنقدر ما بهم علاقمند هستیم که حتی يك لحظه هم در صمیمیت سبب بیکدیگر شك و تردید نکیم. تنها روابط نامشروع با دیگری را خیانت در ازدواج نمی‌نامند بلکه ایمان نداشتن بهمسر، بی‌اعتمادی، خدعه، وظیفه شناسی در مقابل التزامات زناشویی و از همه بالاتر، همین شك و تردید بیجا و ایمان نداشتن بشريك و همسر زندگی نیز نوعی خیانت در ازدواج است. »

خیانت در ازدواج، فقط خیانت جنسی نیست. تمام عواملی که ایمان همسرانرا نسبت بهمدیگر در زندگی زناشویی از میان میبرد، نوعی خیانت است. در داستان زناشویی « دیوید » و « چین » ملاحظه کردیم که بی‌ایمانی و شك و تردید و سوء ظن می‌ورد و بیجای زن نسبت بشوهر، چگونه نزدیک

بود يك ازدواج و يك خانواده را از میان ببرد . «دیوید» شبها میکوشید که برای شب تولد زانش هدیه گرانبهایی بخرد و زانش گمان میبرد که شوهرش با زن دیگری بسر میبرد .

یکنوع دیگر خیانت در ازدواج وجود دارد که آن عدم وفای به عهد است . من عادت کرده ام بصدها زن و شوهری که برای تحکیم روابط خود بامن مشورت میکنند توصیه کنم که عهدهای خود را هنگام خطبه عقد فراموش نکنند . . . چقدر افسوس میخورم که در قباله های ازدواج ، عهدهایی را که زن و شوهر جوان باهم کرده اند یادداشت نمیکنند !

زن وقتی حاضر با ازدواج با مردی میشود تمام اوضاع و شرایط زندگی و احوال خاص او را پذیرفته تازمش شده است و همچنین بالعکس .

یکی از قضایا موضوع داری شوهر است . زن وقتی شوهری انتخاب میکند لابد بوضع مادی او رضایت داده و درینصورت بعهدها دیگر حق گله از کمی عایدات او ندارد و اگر زن لایقی است باید بشوهرش کمک کند تا بوضع مادی خود را درست کنند .

زنی که بعد از ازدواج از کمی عایدات شوهرش باو سر کوفت میزند مرتکب نوعی خیانت در ازدواج شده زیرا روزی که بزنی او رضایت داد ، رضایت داد که با هر وضع او ازین حیث بسازد نه اینکه بعهدها به در آورد . همینطور مردی که زنی را بهمسری برگزیده است چشم داشته و او را دیده و بعهدها حق ندارد که بگوید زشت است و باید راه میروید و یا خوب لباس نپوشد ! اینها را قبلا باید دیده و سنجید . ناله وزاری بعد از ازدواج دبه در آوردنست که نوعی خیانت در معامله زناشویی بشمار میرود .

قبول ازدواج متضمن قبول التزامات جنسی است . اگر زن یا شوهر باین التزامات عمل نکنند مرتکب نوعی خیانت شده است . من میتوانم تأکید کنم که اگر مردی مرتکب خیانت جنسی در ازدواج شد ، قبلا زانش از نظر عدم اجرای التزامات جنسی زناشویی مرتکب نوعی خیانت نسبت بشوهر گردیده و البته چنانکه یاد شد خیانت در ازدواج فقط این نیست که زن یا شوهر با مرد یا زن دیگر روابط نامشروع پیدا کند بلکه عدم اجرای وظایف دقیق و خاص زناشویی را نوعی خیانت میتوان نامید و زنی هم که شوهر خود را از نظر جنسی راضی نکند میتوان گفت نوعی دیگر باو